



با توجه به دانشجویی بودن کار و عدم فرصت بررسی و

باز بینی خالی از اشکال نخواهد بود.

www.ali-yazdanbakhsh.ir

موضوع :

خلاصه منطق صوری

استاد علی اصغر یزدان بخش - دانشگاه فردوسی مشهد

گردآورندگان :

سیده زهرا احمدیان زاده

سیده زهرا رباط جزئی

سیده زهرا سید غلامی

مریم سادات موسوی نژاد

فاطمه ناصری

لیلا اسدی

منیره حضرتی

خانم دهقان و خانم کرمی

مقدمات

-مولفان شیوه ای را با عنوان تمهید مقدمه برای روشن ساختن ذهن مبتدی بکار می برند که رووس ثمانیه می نامند که شامل: ۱-تعریف علم، ۲-موضوع علم، ۳-فایده علم، ۴-مولف علم، ۵-مباحث و ابواب علم، ۶-غرض علم، مرتبه علم، انحاء علم میشود.

علم و اقسام ان

برای تعریف علم منطق باید ۱-علم و اقسام آن ۲-فکر و وقوع خطا را مورد بحث قرار دهیم

علم و اقسام آن: بعضی معتقدند آگاهی و علم جزء تصورات بدیهی است و علم از کیفیت نفسانی و وجدانی و بعضی گفتند غیر قابل تعریف و علم را دور دانستند اند چون هر چیزی بوسیله علم شناخته میشود پس خود علم بوسیله خود شناخته میشود بعضی گفتند. العلم هو الصور الجاهلیه من الشی عند العقل یعنی: علم صورتی است از شی که در نزد عقل یا قوه مدرکه حاصل میشود مثل علم ما به حیوان و انسان که دیده ایم و صورتی از آن در ذهن ما وجود دارد بدین وسیله علم تازه ای بدست می اوریم. فرق عالم و جاهل این است که عالم در ذهنش صوری بوجود آمده ولی جاهل فاقد آن است.

ذهن به منزله آینه است که صور اشیا در آن نقش میندند. تشابه آنها در این است که ذهن تا به امری توجه نکند صورتی در آن شکل نمیگیرد و این هم که تاجیزی مقابل آن قرار نگیرد نقشی بوجود نمی آید. صورتی که در آینه حاصل میشود با ذوالصوره کمال نسبت و ارتباط دارد مثل اینکه: از انسان صورت انسان حاصل میشود حکمای مشایی معتقدند عین آنها و نسخه بدل آنها است نتیجه: از لحاظ ماهیت فرقی بین وجود خارجی و ذهنی نیست

وجه تفاوت آینه با ذهن: در آینه فقط صور محسوسات آن هم فقط از نوع مبصرات مثل خورشید منقش میشود ولی در ذهن علاوه بر مبصرات، ملموسات، مسموعات و غیره وجود دارد مثل: صورت بو، سردی و صور معقول مثل علم و روح.

علم حصولی و علم حضوری: علم حصولی عبارت است از علم به اشیا خارجی که صورت حاصل در ذهن با واسطه است مثلاً درخت چنار می بینیم که صورتی از آن در ما بوجود می آید که در اینجا ذهن ما: عالم و درخت: معلوم علم حضوری در مقابل علم حصولی است که به صورت بی واسطه انجام میشود معلوم خود در نزد عالم حاضر است مثل واسطه نسبت علم ما به حالات خود. در روانشناسی علم ذهن را به حالات خود شعور یا وجدان می نامند و فروغی آن را خود آگاهی می داند. علم ذات احدیت به موجودات علم حضوری است

تصور، تصدیق

زیرا صورت در ذاتی الهی مستلزم تغییر که در ذات حق این وجود ندارد. علم آن مستقیم است و علم همان صورتی است که در ذهن که به دو صورت تصور: که صورت ساده ی ذهنی اسناد چیزی به چیز دیگر نباشد مثل صورتی از انسان وزمین و تصدیق: اسناد امری به امر دیگر به ایجاب یا سلب مثل انسان حیوان است. لفظی که معبر تصدیق معبر تصور هم هست هر تصدیق مستلزم سه تصور است ۱- محکوم علیه یا موضوع چیزی به آن اسناد داده میشود ۲- محکوم به یا محمول چیزی که به موضوع نسبت داده میشود ۳- صور نسبت محمول به موضوع مثل زمین کروی است این تصورات به تنهایی کافی نیست ممکن یک فرد هر ۳ اینها را داشته باشد ولی تصدیق نداشته باشد مثل فرد مشکک به قتل ذهن قاتل بودن ان را تصور دارد ولی هنوز حکمی صادر نکرده. حال وقتی علم به وقوع نسبت حاصل شد آدمی باید دریابد این نسبت تحقق دارد یا نه آنگاه تصدیق بوجود می آید تصدیق یعنی اذعان به وقوع نسبت یا عدم وقوع. اقسام تصور و تصدیق: ۱- یابدیهی و ضروری واضح و روشن است ۲- نظری و اکتسابی فکر و وقوع خطا آن حالات ادراکی که موجب علم و آگاهی ذهن میشود.

فکر و وقوع خطا دران

که یک حالات ابتدایی: حساس و حفظ تداعی دو حالات عالی: مفاهیم کلی که حکم و استدلال است در حالت اول ذهن بیشتر پذیرنده و مشترک با حیوان اما همین ادراکات ابتدایی مواد لازم برای ذهن را بوجود می آورد که ذهن در آن به تصرف درمی آید و معلومات جدیدی کشف می کند. فکر و اندیشه انسان است که سبب تمایز از سایر موجودات شده است به همین دلیل به او ناطق می گوئیم ناطق یعنی عاقل بودن خلاصه این که: انسان برای حل مجهولات خود اول معلومات خود را تفحص می کند مثل این تصدیق: مجموع زوایای مثلث مساوی دو قائمه است تصدیق مجهول و لازم است معلومات را مرتب بکنیم ۱- دو زوایه متبادل مساوی اند. ۲- دوزوایه متخارج متساوی اند این عمل را کشف مجهول بوسیله معلوم می نامند. فکر یعنی مرتب ساختن امور معلوم برای کشف مجهول. در فکر نیازمند یک تربیت به دلالت التزام بر علت فاعلی قوه عاقله است هدف ذهن از مرتب کردن کشف مجهول است مرحوم سبزواری: فکر حرکت ذهن از مطلوب به مبادی معلوم تصویری یا تصدیقی و سپس حرکت آن از مبادی معلوم به مطلوب. تصور مجهولی را بوسیله تصورات معلوم و تصدیق مجهول را بوسیله تصدیقات معلوم کشف می کنیم. وقوع خطا در فکر ذهن انسان پیوسته در معرض خطا و لغزش و برای مصون ماندن از خطا سلسله اصول و قواعد را بکار میبریم که آن را منطق می نامیم.

تعریف منطق

ابن سینا و خواجه طوسی و قطب الدین شیرازی منطق را ۱- «علم یا صنعتی که در انتقال ذهن از معلوم به مجهول ۲-» انتقال صحیح از غیر صحیح جدا میشود ۳-» طریق فکر صحیح و استدلال را می آموزد. منطقیان متاخر معتقدند که منطق: آلتی است قانونی که بکار بردن آن ذهن را از خطا حفظ می کند و واسطه بین فاعل و منفعل در رساندن اثر فاعل به منفعل. آلت قانونی تعصم مراعات ها الانسان عن اخطا فی الکلام یعنی ذکر مراعات در منطق برای آن است که منطق موجب حفظ از خطا است.

اهمیت و فایده منطق

اهمیت دانش منطق برخی معتقدند چون راه و رسم صحیح اندیشیدن را می آموزد از مفیدترین دانش ها است و برخی آن را فاقد ارزش میدانند

عقیده طرفداران منطق

عقیده طرفداران منطق: امتیاز برتر آدمی که موجب شده است انسان از معلوم به مجهول پی برد چون باعث شده است مصالح و مفاسد را بشناسیم پس باید قانونی باشد تا حافظ ذهن از خطا باشد که منطقی شیخ بزرگوار در نجات قریب با این مضموم می گوید: فطرت انسان غالبا برای تمییز بین حق و باطل و باز شناختن افکار صحیح از غیره. حد و قیاس هر یک از معانی معقول با تعریف محدود بوجود آمده بنابراین هر کلام را ماده ای است و هر چیزی ماده مختص و صورتی مختص دارد مثلا اگر ماده قیاس درست باشد از محسوسات یا متواترات شایستگی دارد و عیب نیست اما ممکن صورت آن صحیح نباشد مثلا شرایط انتجاج رعایت نشود یا صورت قیاس صحیح است و شرایط انتاج و حد وسط رعایت شده اما ماده برای برهان شایسته نیست. مثلا از مشهورات یا مخیلات است ۱- مثال کلی برای عیب در صورت: یخ از آب است. هر ابی سیال. نتیجه یخ سیال است در این مثال صغرا و کبرا از حیث ماده صحیح- صورت قیاس معیوب و عیب آن در حد وسط.

۲- مثال برای عیب در ماده: اسود هموزن افعال است. هر هموزن افعالی صفت تفضیل است.

پس اسود صفت تفضیل است. در این مثال صورت صحیح و شرایط انتاج رعایت شده کبرا معیوب است. منطق موجب تقویم و تصحیح فکر و نسبت صناعات به فکر و عقل مثل صناعات تصور کلام و نسبت صناعات عروض به شهر است در واقع قواعد منطق وسیله و آلتی که باعث حفظ مصون ماندن از خطا است ابن سینا می گوید علم منطق ترازو است.

عقیده مخالفان منطق

غزالی از مخالفان سر سخت فلسفه تحصیل منطق را موجب امتیاز حق و باطل می دانند مخالفان منطق معتقدند منطق مجموعه از قواعد و قوانین هست که دانستن و ندانستن آن تاثیری در جریان استدلال ندارد ذهن مستقیم و عقل سلیم خودبه خود استدلالات صحیح را از نا صحیح باز می شناسد و بدون آموختن راه و رسم صحیح آن میتوان به تعریف های صحیح رسید بسیاری از افراد موفق با همین روش به موفقیت رسیدند مخالفان میگویند همه افراد از یک نوع منطق فطر طبیعی به اسم عقل سلیم بر خوردارند و بدون آموختن قواعد منطق میتوانیم به راحتی استدلال بکنیم و عمل ارتجالی و طبیعی خودبه خود مقدم بر نظر و تئوری حالا نظرات چند مخالف را بررسی میکنیم ۱- لایب نیتس: قواعد منطق چیزی جز اصول و قواعد عقل سلیم نیست و بعضی از مخالفان معتقدند منطق امری تصنعی و نوعی لفاظی است که اساسا منجر به کشف مجهول نمیشود و قیاسات منطق را مصادره به مطلوب میدانند ۲- فرانسیس بیکن: منطق را که وسیله کسب علم دانسته وسیله نیست و مجهولات جز با براهان قیاس معلوم نمیشوند. فایده منطق: الزام و اسکات خصم در مباحثه و راسخ کردن خطا هایی است که

در ذهن بوجود می آید کشف حقیقت به تعقل و قیاس و استخراج جزئیات از کلیات میسر نمی شود بلکه باید ترتیبی باشد و جزئیات را مطالعه کرد ۳- دکارت معتقد به قواعد منطق باهمه ی درستی و استواری اش مجهولی را معلوم نمی کند فایده حقیقی آن دانستن اصطلاحات و داراشدن قوه فهم و میگوید اگر مقدمه معلوم نباشد نتیجه هم معلوم نخواهد بود . عقیده به بیحاصلی منطق تازگی ندارد و از قدیم بوده و فارابی هم در احصاء علوم آن را رد کرده و ابو سعید ابولخیر هم بر قیاسات ابن سینا ایراد وارد کرده و چند دانشمند دیگر هم ان را رد کردند . منطقیان ۲ گروه اند یک گروه در بیان قواعد منطق ونمی توانند منکر ارزش آن بشوند و یک گروه در طرد منطق و میگویند تنها وسیله برای رسیدن به حقیقت منطق نیست.

فواید نهایی منطق: رساندن عقل سلیم در افراد واجد شرایط در حدعالی کامل دریافتن موضوعاتی که بیش از منطق به نحو ناقص دریافت می کردند . تحصیل منطق نوعی ارزش فکری است که باعث تقویت و تعقل فکر میشود منطق مفتاح فلسفه است و چند فایده دیگر...

تست

۱-وجه اختلاف ذهن از آینه آنست که در آینه فقط صور محسوسات ان هم از نوع-----است

۱-مسموعات

۲-ملموسات

۳-مبصرات

۴-مشموعات

۲-در علم-----علم مابه اشیا خارجی به میانجیگری صورت ذهنی است

۱-علم بدیهی

۲-علم حصولی

۳-علم حضوری

۴-علم اکتسابی

۳-عبارت را با کلمه مناسب پر کنید. علم ذات احدیت نسبت به موجودات-----است

۱-علم حضوری

۲-علم حصولی

۳- علم ضروری

۴- علم غیر ضروری

۴- تصور خورشید و ماه چگونه تصویری است؟

۱- تصور واحد

۲- تصور معتد بدون نسبت تقییدی یا وصفی

۳- تصور معتد با نسبت تقییدی یا وصفی

۴- تصور معتد با نسبت خبری مشکوک

۵- قل یحتملن الصدق والكذب تعریف کدام گزینه است؟

۱- قضیه

۲- معرف

۳- معلومات تصویری

۴- مجهولات تصدیقی

۶- تصور حسن عالم است از کدام نوع تصور است؟

۱- تصور معتد بدون نسبت تقییدی یا وصفی

۲- تصور معتد با نسبت تقییدی یا وصفی

۳- تصور واحد

۴- تصور معتد با نسبت خبری مشکوک

۷- کدام تعریف منطق نادرست است؟

۱- ادعان به وقوع نسبت یا عدم وقوع نسبت

۲- ادراک وقوع یا لا وقوع

۳- عبارتی است انشایی وامری

۴-ایقاع نسبت یا عدم ايقاع

۸-حالات ادراکی دو گونه کلی است که در ادراکات ابتدایی یک مورد نیست مشخص کنید؟

۱-احساس

۲-ادراک

۳-درک مفاهیم کلی

۴-حفظ تداعی

۹-عمل ذهنی یعنی کشف مجهول بوسیله معلوم---نامیده میشود؟

۱-تعریف

۲-فکر

۳-تصور

۴-تصدیق

۱۰-امور معلوم در معلومات تصویری و تصدیقی کدام یک از علل اربع است؟

۱-مادی

۲-صوری

۳-فاعلی

۴-غایی

۱۱-کدام مورد اگر ماده قیاس باشد قیاس صحیح نیست؟

۱-محسوسات

۲-متواترات

۳-اولیات

۴-تخیلات

۱-۳*۲-۲*۳*۱-۳*۱-۴*۲-۴*۱-۵*۱-۶*۴-۷*۳-۸*۳-۹*۲-۱۰*۱*۱۱-۴

تشریحی

۱- علم چیست؟ علم را جزء تصورات بدیهی و اکتسابی انسان می دانند و علم در منطق صورت حاصل حاصل ذهن است و جزء کیفیات نفسانی و وجدانی. برخی آن را غیر قابل تعریف می دانند ولی نکته مهم علم عبارت از صورتی از شیء در نزد عقل یا قوه مدرکه.

۲- اقسام علم را به طور خلاصه بیان کنید؟ تصور و تصدیق که دو قسم اند یک بدیهی و ضروری و دیگری و اکتسابی تصور صورت ذهنی است از اسناد چیزی به چیز دیگر نباشد مثل تصور ما از مثلث تصدیق نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به ایجاب یا سلب مثل انسان فانی است.

۳- ذهن به منزله آینه است که صورت اشیا در آن رسم میشود وجه شباهت و اختلاف آن را بنویسید؟ یک تا چیزی مقابل آینه قرار نگیرد نقشی شکل نمی گیرد ذهن هم اینگونه است دوچون چیزی در مقابل آینه قرار گیرد صورتی از آن در آینه بوجود می آید ذهن هم چون به امری توجه کند صورتی از آن در ذهن بوجود می آید ۳- صورتی که در آینه حاصل میشود باذوالصور کمال نسبت و ارتباط را دارد چنان که از انسان صورت انسان از اسب صورت اسب حاصل میشود وجه اختلاف آن در آینه فقط محسوسات آن هم از نوع معینی مبصرات مثل خورشید و ماه در صورتی که در قوه مدرکه آدمی علاوه بر مبصرات- مسموعات- مسموعات- ملموسات هم بوجود می آید.

۴- علم حصولی و علم حضوری را مختصراً توضیح دهید؟ علم حصولی علم به اشیا خارجی به میانجیگری صورت ذهنی یعنی صورتی از معلوم که در نزد عالم حاضر است مثلاً وقتی به درخت می نگریم ما عالم هستیم و سر و خارجی معلوم علم حضوری آن است که معلوم در نزد عالم حاضر باشد بدون واسطه مثلاً: علم ذهن به کیفیات و خود حالات و ذهن مستقیماً به حالات آن علم و آگاهی دارد یعنی نفس عالم است و خشم ما معلوم و واسطه بین عالم و معلوم نیست و این علم را در روانشناسی وجدان میگویند.

۵- علم ذات احدیت نسبت به موجودات علم حضوری است چرا؟ زیرا حصول صورت در ذات الهی مستلزم تغییر است و تغییر و تبدل را در ذات حق الهی راه نیست و خداوند علم احاطه مستقیم به آن دارد

۶- هر تصدیق مستلزم سه تصور است نام ببرید؟ ۱- تصور محکوم علیه یا موضوع مثل زمین ۲- تصور محکومه به یا محمول مثل کروی ۳- تصور نسبت محمول به موضوع مثل است. زمین کروی است

۷- حالات ادراکی آدمی را توضیح دهید؟ حالات ادراکی آدمی ۲-گونه است یک حالات ادراکی ابتدایی که شامل احساس و ادراک و حفظ تداعی در این حالت ذهن بیشتر پذیرنده و در این حالات انمسان بیشتر شبیه حیوان هست و ادراک عالی یعنی درک مفاهیم کلی و حکم و استدلال

۸- انسان حیوان ناطق و فکر یعنی چه؟ ناطق بودن انسان یعنی عاقل و متفکر و قوه ی مدرکه کلیات نطق باطن و منظور زبان او نیست فکر یعنی مرتب ساختن امور معلوم برای کشف امور مجهول فکر دو حرکت است در خزانه معلومات مواد و مقدمات را متناسب با امور مطلوب کشف می کند و مرتب کردن معلومات

۹- وقوع خطا در فکر چگونه است؟ ذهن انسان پیوسته در معرض خطا و لغزش و برای مصون ماندن از خطا در فکر نیازمن به یک سلسله اصول و قواعدی هستیم که آن را منطبق می نامند

۱۰- تعریف منطق از نظر ابن سینا؟ منطق علم یا صنعتی که در انتقال ذهن از معلوم به مجهول و انتقالات صحیح از غیر صحیح جدا میشود و کیفیت کشف مجهولات را بیان می کند و عبارت ساده تر منطق طریقه فکر صحیح و استدلال را می آموزد

۱۱- آیا دانش منطق دارای اهمیت است؟ برخی معتقدند چون راه رسم صحیح اندیشه و تفکر را می آموزد از مفید ترین دانش ها برای رسیدن به سعادت و شناخت حق و باطل است .

۱۲- مخالفان منطق چه عقیده ای دارند؟ معتقدند که منطق مجموعه از قواعد و قوانینی هستند که دانستن و ندانستن آن تاثیری در جریان استدلال ندارد و ذهن مستقیم و عقل سلیم خود به خود استدلال صحیح را از فاسد باز می شناسند و برخی معتقدند که آن جنبه تصنعی و لفاظی دارد

۱۳- عقل سلیم یعنی چه؟ عقل سلیم نوعی منطق فطری و طبیعی است بدون آموختن منطق به صورت فطری استدلال کرده و عمل ارتجالی و طبیعی خود به خود در مقدم بر نظری و اکتسابی است

۱۴- برخی از مخالفان منطق و نظریاتشان را بنویسید؟ فرانسویس بیکن منطق که آن را وسیله کسب علم دانسته اند وسیله نیست و فایده منطق الزام و اسکات خصم در مباحثه و راسخ کردن خطاهایی که در ذهن است. دکارت معتقد که قواعد منطق با همه درستی و استواری مجهولی را معلوم نمی کند.

۱۵- فواید منطق را بنویسید؟ در صورت علم داشتن از آن می توانیم درست آن را بکار ببریم. عقل سلیم خود به خود به کشف حقیقت می پردازد اما از چرا و چگونه آن غافل است. مفتاح فلسفه است نوعی ورزش باعث تقویت فکر و تعقل میشود

بخش دوم - مبحث الفاظ

-منطق راه و روش درست فکر کردن و درست اندیشیدن را می آموزد.

-موضوع منطق معرف و حجّت است که امور ذهنی است.

-امور ذهنی برای اینکه از ذهن کسی به ذهن دیگری انتقال یابد نیازمند به نشانه هایی است که نماینده ی آن معانی ذهنی باشند که مهمترین و کاملترین این علائم الفاظ است.

-انسان می خواهد افکار و اندیشه های خود را به زمان ها و مکان های دور دست برساند به همین دلیل به وضع علائم کتبی می پردازد که از علائم لفظی ثابت تر و پایدارتر است.

-لفظ ، نماینده و نشانه معنی است و تصورات و تصدیقات و تفکرات و استدلالات به وسیله ی آن بر دیگران معلوم می شود.

خطّ (= علائم کتبی = وجود کتبی)

لفظ (= علائم صوتی = وجود صوتی)

معنی (= صورت ذهنی = وجود ذهنی)

شیء خارجی (= وجود خارجی = وجود عینی)

دلالت و اقسام سه گانه آن

-دلالت عبارت از بودن شیء است به نحوی که از علم به آن علم به چیز دیگر حاصل شود مانند دلالت دود بر آتش .

-دالّ : چیزی که علم بدان موجب علم به چیز دیگر شود.

-مدلول : آن چیزی که به واسطه ی چیز دیگر علم بدان حاصل شود.

اقسام دلالت ۱- دلالت عقلی ۲- دلالت طبیعی ۳- دلالت وضعی

۱-دلالت عقلی : دلالتی که سبب آن عقل باشد.مانند دلالت مصنوع بر صانع

۲-دلالت طبیعی : دلالت آثار خارجی بدنی بر حالت طبیعی یا نفسانی ،مانند دلالت رنگ پریدگی بر ضعف بدن یا ترس

۳- دلالت وضعی : دلالتی است که سبب آن وضع باشد .مانند دلالت لباس سیاه بر ماتم

-در هر یک از اقسام سه گانه دلالت ، عقل مدخلیت دارد یعنی بدون دخالت عقل ، ذهن از هیچ دالی به مدلول آن منتقل نمی شود.

-دلالتی که در منطق مورد توجه است همان دلالت لفظ بر معنی است که دلالتی وضعی است .

اقسام دلالت لفظ بر معنی

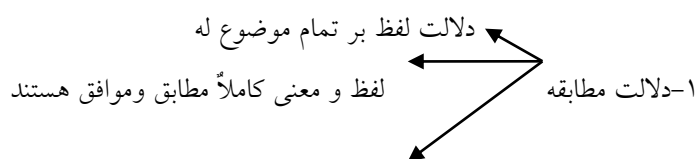
لفظ : دالّ - معنی : مدلول

هر لفظ موضوعی دالّ (دلالت کننده) بر معنی است .

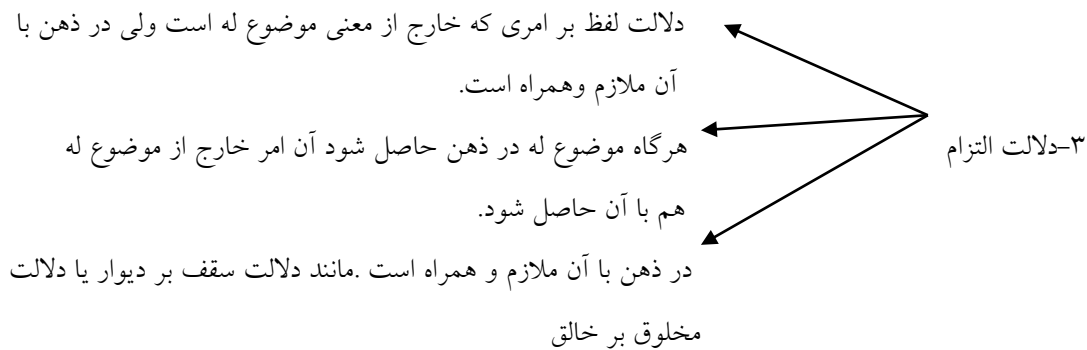
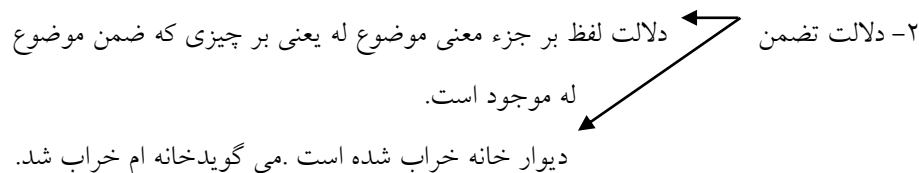
لفظ دالّ است .

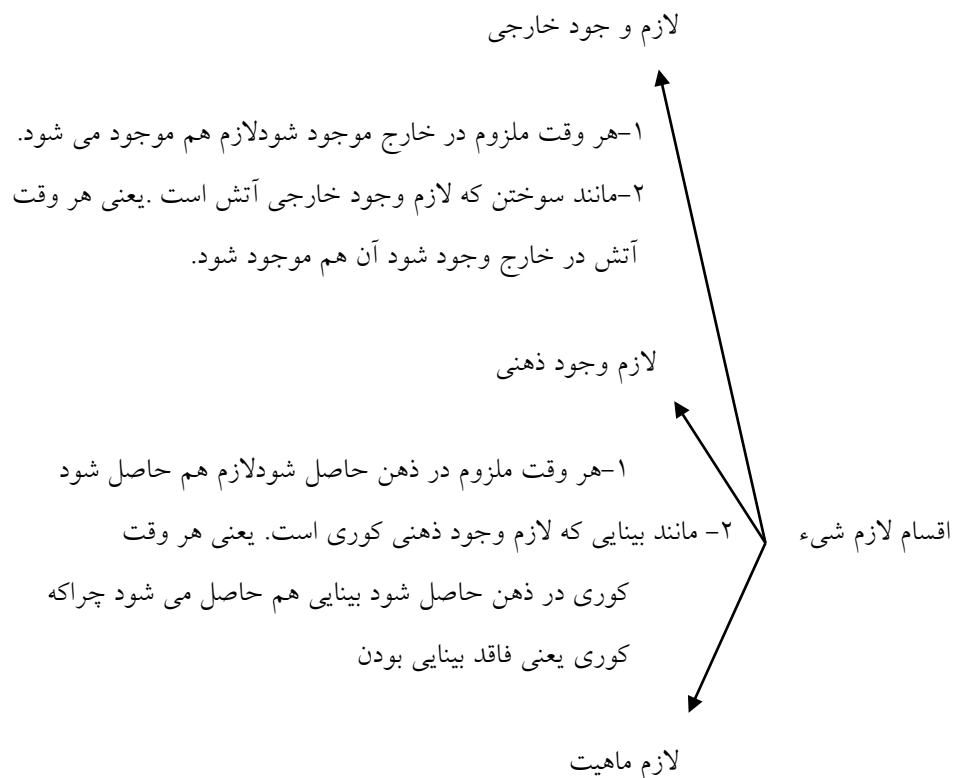
معنی مدلول است.

اقسام دلالت لفظ بر معنی

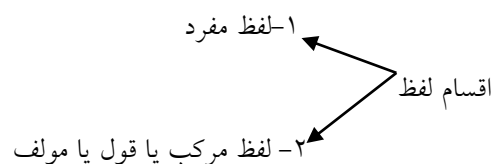


خانه بگوئید و مراد تمام حیاط ، اتاقها و در و پنجره و غیره باشد.





۱- امری است که هم در خارج و هم در ذهن لازم شیء باشد. مانند زوجیت چهار
هرگاه در خارج حاصل شود زوجیت همراه آن است و هرگاه در ذهن حاصل شود تصور زوجیت با آن خواهد بود.



خصوصیات لفظ مرکب

- ۱- خود دارای اجزاء باشد. مانند: خانه ی حسن
- ۲- معنی آن دارای اجزاء باشد. یعنی وقتی کسی بگوید خانه ی حسن چند صورت ذهنی در ذهن ما حاصل شود. (صورت حسن)، (صورت خانه) و (صورت نسبت خانه به حسن)

۳- جزء لفظ بر جزء معنی دلالت کند.

لفظ حسن دلالت بر معنی حسن دارد و لفظ خانه دلالت بر معنی خانه دارد.

خصوصیات لفظ مفرد

هر لفظی که خصوصیات لفظ مرکب رانداشته باشد مفرد است.

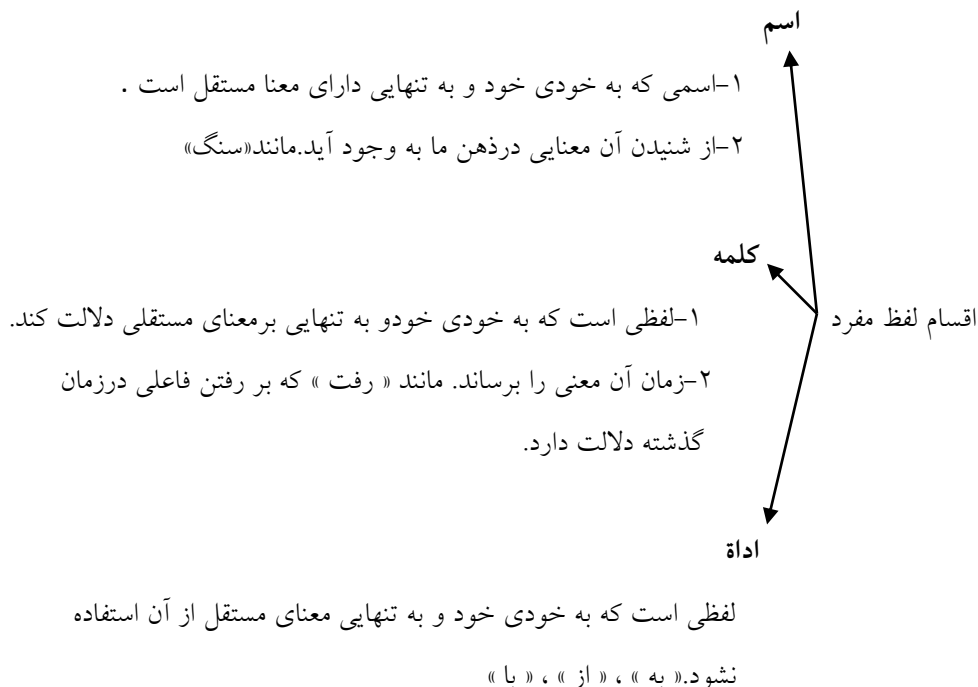
۱- لفظی که خود اجزاء نداشته باشد. مانند « و » (واو عطف)

۲- لفظی که معنی آن جزء نداشته باشد. مانند « الله » که لفظش دارای اجزاء است

(همزه ، لام ، الف ، هاء) ولی معنی آن را جزئی نیست . چرا که ذات احدیت بسیط است نه مرکب. و مانند « هستی » و « وحدت » که از معانی بسیط هستند.

۳- لفظی که جزء آن بر جزء معنی آن دلالت نکند مانند « حسن »

چرا که لفظ حسن جزء دارد (حاء ، سین و نون) معنی آن هم جزء دارد (حیوان ناطق با تشخیصات معین از قبیل شکل ، قیافه و قد) ولی مثلاً جزء حاء دلالت بر حیوانات یا ناطقیات او ندارد .



۱- ابن سینا در منطق شفا می فرماید:

هرچه پیش منطقی کلمه است پیش نحوی فعل است ،

مانند : ماضی غایب و مضارع غایب ،هم چون «ضَرَبَ» و «يَضْرِبُ»

اما چنین نیست که هر چه نحوی فعل باشد ،پیش منطقی کلمه باشد.

چرا که «أَمْشِي» و «تَمْشِي» و «تَمْشِي» از نظر نحوی فعل هستند، در حالی که نزد منطقی کلمه محسوب می شوند. چون مرکب هستند (یعنی لفظ آنها بر جزء معنی دلالت دارد.)، زیرا حرف مضارعه دلالت بر فاعل که «أنا» و «نحن» باشد می کند پس این افعال سه گانه (متکلم وحده ، متکلم مع الغير ، مخاطب) در نزد نحوی فعل هستند و در نزد منطقی کلمه نیستند، در نتیجه در منطق هر کلمه ای فعل است اما هر فعلی کلمه نیست.

۲- اداه هم با آنچه علمای نحو حرف می نامند کاملاً یکی نیست.

به گفته ی علمای منطق اداه بردو قسم است :

ادات زمانی ← همان افعال ناقصه عربی هستند.

ادات غیر زمانی ← مانند « است » در فارسی

افعال ناقصه چون به تنهایی معنی مستقلی ندارند ، جزء ادات هستند مثلاً «كان»

در منطق کلمه شمرده نمی شود و آن را رابط زمانی بین موضوع و محمول می دانند.

برای مثال در قضیه « أنوشیروانُ كانَ عادلاً »، « كانَ » رابط زمانی است و بنابراین جزء ادات است .

به اداه زمانی «رابط زمانی» یا « کلمه وجودی » هم گفته می شود.

مرکب تامّ

۱- معنی آن کامل است .

۲- گوینده پس از گفتن آن حق داشته باشد

که سکوت کند. مانند : زمین کروی است .

مرکب ناقص

۱- معنی آن ناتمام است ۲

۲- سکوت گوینده بعد از اداء آن صحیح نمی

باشد . مانند : خانه ی بزرگ

اقسام لفظ مرکب

مرکب تامّ خبری

- ۱- لفظی است که فی نفسه (صرف نظر از اینکه گوینده که باشد و محتویات موضوع و محمول چه باشد) قابل تصدیق و تکذیب باشد.
- ۲- گوینده چیزی را به چیز دیگری ایجاب یا سلب می کند.
- ۳- ممکن است مطابق واقع باشد یا مطابق واقع نباشد. مانند : انسان ناطق است.
- ۴- در اصطلاح منطق مرکب تام خبری را قضیه یا قول جازم یا خبر می نامند.

اقسام مرکب تامّ

مرکب تامّ انشائی

- ۱- قابل تصدیق و تکذیب نیست. مانند «برو»، «آیا حسن مهندس است؟»
- ۲- نمی توان گفت این سخن راست است یا دروغ زیرا حکمی صادر نکرده است تا آن حکم مطابق واقع باشد یا نباشد.

انواع مرکب تامّ انشائی

استفهام : بود آیا که در میکرده ها بگشایند ؟

امر : کم گوی و گزیده گوی چون دُر

نهی : مزن بی تأمل به گفتار دم

تمنّی : کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

- ۱- مرکب ناقص تقییدی : یک جزء ، قید جزء دیگر باشد. یعنی یک جزء، جزء دیگر را خاص گرداند. مثال : خانه عام است. و چون مقید به حسن شود خاص می گردد.
- ۲- مرکب ناقص غیر تقییدی : جزء دوم قید جزء اول نباشد. مانند : بیست و هفت

اقسام مرکب ناقص

۱- مرکب وصفی : یک جزء آن وصف جزء دیگر باشد.
 ۲- مرکب اضافی : یک جزء آن متمم جزء دیگر باشد.
 } مرکب ناقص تقيیدی
 خانۀ حسن

(فرق صفت و موصوف با مضاف و مضاف اليه)

صفت را می توان به موصوف اسناد داد :

خانه بزرگ : خانه بزرگ است ← صحیح

مضاف اليه را نمی توان به مضاف اسناد داد : خانه حسن : خانه حسن است ← غلط

تقسیم اسم به اعتبار معنی

۱- اسم به اعتبار معنی ← متحد المعنی (اسمی که تنها دارای یک معنی است) مانند : انسان
 متکثر المعنی (اسمی که دارای چند معنی است) مانند : شیر

۲- اسم دارای یک معنی
 اگر بر فرد معینی صادق باشد و بر افراد کثیر صادق نباشد منطق ← جزئی
 مانند: اصفهان
 نحو ← معرفه
 اگر بر فرد معینی دلالت نکند بلکه صادق بر افراد کثیر باشد - اسم کلی و مشترک معنوی
 مانند : حیوان یا انسان

۳- اقسام اسم کلی : ۱- متواطی ۲- مشگک

دارای معانی متعدد

مشترک : اسمی که دارای چند معنی باشد، اگر در اصل بازای معانی مختلف وضع شده باشد. مشترک لفظی است «شیر»

حقیقت و مجاز

منقول : اگر اسم را در اصل بازای معنایی وضع کرده و سپس آن را از آن معنی به ۴- اسم معنی دیگر نقل کرده باشند به گونه ای که معنی نخستین آن تقریباً متروک مانده باشد آن را منقول می نامند.

مانند «صلوة» که واضع اصلی آن را برای مطلق دعا و تسبیح و رحمت وضع کرده است و علمای معین به کار می برند.

تست

۱- کدام عبارت صحیح است؟

۱- معنی نماینده و نشانه لفظ است و تصورات و تصدیقات به وسیله آن بر دیگران معلوم می شود.

۲- بحث علمای دستور درباره الفاظ بحثی بسیار کلی است.

۳- بحث منطقیان درباره الفاظ در زبانی معین صدق می کند.

۴- بر فیلسوف منطقی لازم است که لفظ را به نحو مطلق مورد توجه قرار دهد.

۲- دالّ و مدلول در کدام گزینه درست بیان نشده است؟

۱- دود (دالّ) - آتش (مدلول)

۲- جای پا (دالّ) - رونده (مدلول)

۳- مصنوع (دالّ) - صانع (مدلول)

۴-ضعف بدن (دالّ) - پریدگی رنگ (مدلول)

۳-قسم دلالت لفظ میز بر معنی میز را مشخص کنید

۱-دلالت عقلی ۲-دلالت وضعی ۳-دلالت طبعی ۴-دلالت نحوی

۴-کدام یک از موارد زیر یک دلالت طبعی است ؟

۱-دلالت لباس سیاه بر ماتم

۲-دلالت علائم جبری بر معنای مخصوص

۳-دلالت سرعت ضربان نبض بر تب

۴-دلالت صانع بر مصنوع

۵-کدام یک از دلالت ها ، دلالت التزام است ؟

۱-خانه ام خراب شده است . منظور دیوار خانه

۲-بشقاب شکست. منظور همه اجزاء بشقاب

۳-دلالت مصنوع بر صانع

۴-میز شکست. منظور پایه ی میز

۶-براساس اقسام لفظ مفرد کدام لفظ «کلمه» است ؟

۱-ستاره ۲-سنگ ۳-هوشنگ ۴-افت

۷-مرکب تام خبری در منطق نامیده می شود.

۱-قضیه ۲-قول ۳-خبرجازم ۴-مؤلف

۸-کدام مرکب ناقص غیر تقییدی است ؟

۱-خانه بزرگ ۲-بیست و هفت ۳-پسر دانا ۴-کتاب درسی

۹-کدام ادراک تصدیق است ؟

۱-ادراک معانی الفاظ مفرد

۲- ادراک معانی الفاظ مرکب غیر تام

۳- ادراک معانی الفاظ مرکب تام انشائی

۴- ادراک قضیه

۱۰- کدام گزینه مشترک معنوی است؟

۱- شیر ۲- مثلث ۳- عین ۴- باز

۱۱- تقسیم لفظ به جزئی و کلی و تقسیم کلی به متواطی و مشکک خاص است.

۱- کلمات ۲- ادوات ۳- اسم ۴- فعل

پاسخ سوالات تستی

۴-۱ * ۴-۲ * ۲-۳ * ۳-۴ * ۳-۵ * ۴-۶ * ۱-۷ * ۲-۸ * ۴-۹ * ۲-۱۰ * ۳-۱۱

تشریحی

۱- این عبارت به چه معناست؟ « در هر یک از اقسام دلالت ، عقل مدخلیت دارد.»

یعنی بدون دخالت عقل ، ذهن از هیچ دالی به مدلول آن منتقل نمی شود. ولی در دلالت طبعی و وضعی ، علاوه بر عقل ، عامل دیگر (طبع و وضع) هم دخالت دارد ، در صورتی که در دلالت عقلی ، عقل به تنهایی کافی است .

۲- اقسام لازم شیء را با مثال توضیح دهید . ۱- لازم وجود خارجی که هر وقت ملزوم در خارج موجود شود لازم نیز موجود می شود. مانند احراق که لازم وجود خارجی آتش است.

۲- لازم وجود ذهنی یعنی لازمی که هر وقت ملزوم در ذهن حاصل گردد، آن نیز حاصل گردد. مانند بینایی که لازم وجود ذهنی کوری است.

۳- لازم ماهیت امری است که هم در خارج و هم در ذهن لازم شیء باشد. مانند زوجیت چهار

۳- خصوصیات لفظ مرکب چیست؟

۱- خود دارای اجزاء باشد . ۲- معنی آن نیز دارای اجزاء باشد . ۳- جزء لفظ بر جزء معنی دلالت کند.

۴- وجه سمیه دلالت تضمّن چیست؟ در این نوع دلالت ، لفظ بر جزء موضوع له یعنی بر چیزی که در ضمن موضوع له موجود است ، دلالت دارد .

۵- چرا قضایای بدیهی یا محسوس از حیث خبر بودن قابل تصدیق و کذب است؟

مرکب تام فی نفسه قابل تصدیق و تکذیب است منظور این است که چون به ذات خبر نظر داشته باشیم و خصوصیت متکلم یا حتی خصوصیت مفهوم آن را در نظر نیاوریم ، عقلاً محتمل صدق و کذب باشد.

۶- چرا فرمول « الف ب است » اساساً قابل تصدیق و تکذیب است ؟

زیرا در مرکب تام خبری متکلم حکمی کرده و چیزی را به چیزی اسناد داده و ممکن است آن اسناد را تصدیق کرد یا تکذیب.

۷- منظور از اسم منقول چیست ؟ اگر در اصل ، اسم را به ازای معنایی وضع کرده و سپس آن را از آن معنی به معنی دیگر نقل کرده باشند، به نحوی که معنی نخستین آن تقریباً متروک باشد ، و وقتی که بدون قرینه استعمال شود ، فقط معنی ثانی متبادر به ذهن گردد، آن را منقول نامند.

۸- منظور از حقیقت چیست؟ هرگاه لفظ از معنی اصلی به معنی دیگری منتقل شود، ولی معنی اصلی متروک نباشد، بلکه متساویاً گاه به معنی اصلی استعمال شود و گاه به معنی ثانی ، استعمال آن را برای معنی اصلی حقیقت نامند .

۹- علت اینکه اشتراک و نقل و حقیقت و مجاز در تمام الفاظ مفرد جاری است و جزئیت و کلیت اختصاص به اسم دارد چیست ؟ این است که اشتراک و نقل و مجاز و حقیقت صفت لفظ است به قیاس با معنایش ، اما کلیت و جزئیت صفت معانی الفاظ است .

۱۰- چرا معنی اداة و کلمه را نمی توان متَّصِف به چیزی کرد ؟ زیرا اداة کلمه نمی تواند محکوم علیه واقع شوند. بنابراین کلیت و جزئیت را نمی توان به آن ها اسناد داد.

بخش سوم - تصورات

مبحث کلیات

مفهوم یا تصور بر دو قسم است:

- ۱- مفهوم جزئی
- ۲- مفهوم کلی

مفهوم جزئی آنست که شامل افراد متعدد (خارجی یا فرضی) نشود و نتوان افراد متعدد برایش فرض کرد. مانند مفهوم «سقراط» و «دریای خزر» و «این درخت». و مانند تصویری که هر کس از پدر و مادر و اقارب و دوستان و آشنایان خود دارد. به طور کلی تمام اسماء اعلام و هر اسمی که با «این» و «آن» مقید شود، بر مفهوم جزئی دلالت دارد.

مفهوم کلی آنست که فی نفسه بر افراد متعدد (خارجی یا فرضی) صادق باشد و بتوان افراد متعدد برایش فرض کرد. مانند تصور «فیلسوف» و «دریا» و «درخت» و «کیمیا». که هر یک از آنها شامل افراد متعدد میشود، و به تعبیر تفتازانی «الْمَفْهُومُ إِنِ امْتَنَعَ فَرَضٌ صِدْقِهِ عَلٰی كَثِيرِينَ فَجَزْئِيٌّ وَّ اِلَّا فَكُلِّيٌّ» و به قول کاتبی قزوینی «كُلُّ مَفْهُومٍ فَهُوَ اِمَّا جَزْئِيٌّ حَقِيقِيٌّ اِنْ امْتَنَعَ نَفْسُ تَصْوَرِهِ مِنْ وُقُوعِ الشَّرْكِ فِيهِ اَوْ كُلِّيٌّ اِنْ لَمْ يَمْتَنَعْ».

قید «نفس» برای اینست که ممکن است با ملاحظه جهات خارجی و به تعقل و استدلال صدق تصور کلی بر افراد دیگر محال باشد. مانند «الله» که نفس تصور آن مانع از وقوع شرکت نیست و به همین جهت توحید آن ذات محتاج به اثبات و استدلال است، و چه بسا اقوام که به خدایان متعدد قائل بوده اند. ولی پس از اقامه دلایل و براهین بر توحید ذات الهی، عقل صدق آن را بر ذاتی دیگر جایز نمی داند.

هر یک از افرادی که کلی بر آنها صادق است، مصداق آن کلی نامیده می شود. مثلاً «سقراط» و «ارسطو» هر یک مصداق انسان هستند، یعنی انسان بر آنها صادق می کند. باید دانست که جزئیت و کلیت اولاً و بالذات صفت معنی و مفهوم است، و ثانیاً و بالعرض صفت لفظ. یعنی لفظی را که دال بر معنی جزئی باشد، لفظ جزئی و لفظی را که دال بر معنی کلی باشد، لفظ کلی نامند. فی المثل لفظ «ارسطو» لفظی جزئی و لفظ «انسان» لفظی کلی است. و این از باب تسمیه دال به اسم مدلول است.

آنچه در منطق مورد توجه است، همان مفاهیم کلیه است. چه امور جزئی در معرض تغییر و تبدل هستند و اساساً موضوع هیچ علمی نتواند بود. مثلاً موضوع فیزیک حرارت معینی که در آزمایشگاه ایجاد می شود، یا صوت مشخصی که از فلان دستگاه در زمان معینی حاصل می گردد نیست، بلکه مطلق حرارت یا صوت یا نور مورد بحث است.

برای اینکه مفهومی کلی باشد، ضروری نیست که افراد متعدد در خارج داشته باشد. بلکه امکان فرض افراد متعدد برای آن کافی است. و از این نظر یعنی وجود افراد کل در خارج یا عدم آنها، کلی بحصر عقلی بر شش قسم است بشرح ذیل:

۱- کلی که در خارج فردی ندارد و بوجود آمدن فرد آن هم محال است. مانند «شریک الباری».

۲- کلی که در خارج فردی ندارد و بوجود آمدن فرد آن ممکن است. مانند «دریای سیماب».

۳- کلی که در خارج یک فرد دارد و بوجود آمدن فرد دیگر آن محال است و آن عبارت است از « واجب الوجود ».

۴- کلی که در خارج یک فرد دارد و بوجود آمدن افراد دیگر ممکن است. مانند « خورشید ».

۵- کلی که در خارج دارای افراد متعدد متناهی است، مانند « انسان ».

۶- کلی که در خارج دارای افراد نامتناهی است، مانند « نفوس ناطقة بشری ».

تبصره- عقیده به عدم تناهی نفوس ناطقه که معتقد بعضی از حکما است، مبتنی است بر پذیرفتن سه مطلب ذیل:

۱- بقای روح. یعنی روح پس از فساد تن نابود نمی شود و به عالم مجردات می رود.

۲- بطلان تناسخ. یعنی روح پس از خروج از بدن در کالبد حیوان یا انسان دیگر حلول نمی کند.

۳- مطلب سوم که مهم تر از دو مطلب قبلی است اینست که عالم را بدو زمانی نیست. چه اگر بدو زمانی داشته باشد باز نفوس ناطقه معدود خواهد بود.

فرق کل و کلی

کلی آن مفهومی است که افراد متعدد را شامل می شود، و در مقابل جزئی قرار دارد. مانند مفهوم انسان و سنگ. اما کل عبارت از چیزی است که مرکب از اجزاء باشد. و در مقابل جزء قرار دارد. مانند ساعت و میز.

اگر چه وجه امتیاز کل و کلی بسیار آشکار است، باز در منطبق برای اینکه مبتدیان را تصور روشنی از هر یک حاصل شود، وجوه امتیازی بین آن دو ذکر کرده اند بدین قرار:

۱- کلی بر افراد خود قابل حمل است، در صورتی که کل بر اجزاء خود قابل حمل نیست. مثلاً مفهوم کلی انسان بر حسین و هوشنگ و غیر آنان قابل حمل است. اما ساعت یا عمارت را نمی توان بر اجزاء حمل کرد.

۲- کلی ممکن است بدون فرد خارجی باشد، مانند مفهوم دریای جیوه و سیمرخ. اما وجود کل مستلزم وجود اجزاء است. مثلاً تا آجر و تیر آهن و غیره نباشد، عمارت بوجود نمی آید.

۳- کلی با از دست دادن بعضی از افراد، یا حتی همه افراد از کلی بودن نمی افتد و تغییری در آن راه نمی یابد. مثلاً از مردن و درگذشتن افراد انسان نقصانی به مفهوم انسان در ذهن عارض نمی شود. اما کل با از دست دادن چند جزء یا حتی یک جزء از اجزاء خود، ناقص می شود. مثلاً چون از عمارتی آجری بیفتد، اگر چه باز کل است، اما دیگر آن کل سابق نیست.

۴- وجود کل در خارج از ذهن محقق است در صورتی که وجود کلی بیرون از ذهن محل اختلاف است.

نسب اربع

بین دو کلی همواره یکی از نسبت های چهارگانه ذیل موجود است:


۱- تساوی: بین دو کلی در صورتی تساوی برقرار است که بر هر چه این یکی صدق کند، آن دیگری نیز صادق باشد و بالعکس. مانند: انسان و ناطق. بازگشت تساوی، به دو قضیه موجبه کلیه است. مانند: « هر انسانی ناطق است » و « هر ناطقی انسان است ».


۲- تباین: بین دو کلی در صورتی تباین است که هیچ یک از آنها بر هیچ فرد آن دیگری صادق نباشد. مانند: انسان و اسب. بازگشت تباین، به دو قضیه سالبه کلیه است. مانند: « هیچ انسانی اسب نیست » و « هیچ اسبی انسان نیست ».

۳- عموم و خصوص مطلق: بین دو کلی در صورتی عموم و خصوص مطلق است که فقط یکی از آنها بر تمام افراد دیگری صادق باشد. مانند: آسیایی و ایرانی. بازگشت عموم و خصوص مطلق، به یک قضیه موجبه کلیه و یک قضیه موجبه جزئیه و یک قضیه سالبه جزئیه است. مانند: « هر ایرانی آسیایی است »، « بعضی آسیایی ها ایرانی هستند » و « بعضی آسیایی ها ایرانی نیستند ».


۴- عموم و خصوص من وجه: بین دو کلی در صورتی عموم و خصوص من وجه است که هر یک نسبت به دیگری از جهتی اعم و از جهتی اخص باشد. مانند: مسلمان و ایرانی. بازگشت عموم و خصوص من وجه، به دو قضیه موجبه جزئیه و دو قضیه سالبه جزئیه است. مانند: « بعضی مسلمانها ایرانی هستند »، « بعضی مسلمانها ایرانی نیستند »، « بعضی ایرانیها مسلمان هستند » و « بعضی ایرانیها مسلمان نیستند ».

می توان نسب اربع را به صورت دوایری نشان داد، به این ترتیب:

دو دایره دو کلی متساوی بر یکدیگر منطبق هستند:  دایره انسان و ناطق

دو دایره دو کلی متباین، متخارج هستند:  انسان اسب

دو دایره دو کلی عام و خاص مطلق، متداخل هستند:  دایره آسیایی و ایرانی

دو دایره دو کلی عام و خاص من وجه، متقاطع هستند:  دایره مسلمان و ایرانی

کلیات خمس

(ایساغوجی)

مبحث کلیات خمس را چند قرن پس از ارسطو فیلسوف معروف اسکندرانی فورفور یوس تألیف کرده و آن را مقدمه باب مقولات قرار داده است و به همین جهت نام ایساغوجی که در یونانی به معنی مدخل و مقدمه است بر آن نهاده است.

کلی در تقسیم اول بر دو قسم است:

- ۱- کلی ذاتی
- ۲- کلی عرضی

تشخیص کلی ذاتی از کلی عرضی در شناختن کلیات خمس و در تعریف دقیق و منطقی امور حائز اهمیت مخصوص و ضروری است. سعی دانشمندان و محققان بر آن است که معرفت را به حد تام که جامع تمام ذاتیات معرفت است، محدود سازند. برای تحقق این منظور باید تعریف دقیق ذاتی و عرضی و وجه امتیاز آن دو را دانست تا بین آن دو اشتباه روی ندهد و یکی به جای دیگری اخذ نشود.

کلی ذاتی آن کلی است که داخل در حقیقت افراد باشد و ماهیت افراد بدان قائم و وابسته باشد. مانند جسم برای انسان.

کلی عرضی آن کلی است که خارج از حقیقت افراد باشد. مانند خندان و گریان و سفید پوست نسبت به آدمی. که مثلاً سفید پوست داخل در حقیقت آدمی نیست و ماهیت آدمی محتاج به آن نیست.

اوصاف ذاتی _ هر امر ذاتی دارای تمام اوصاف ذیل است:

۱- انفکاک امر ذاتی از افراد چه در خارج و چه در ذهن ممتنع است. مثلاً انفکاک جسمیت یا حیوانیت چه در ذهن و چه در خارج از انسان محال است. و حال آنکه انفکاک غم یا شادی یا زیبایی از آن ممکن است.

۲- امر ذاتی قابل تعلیل نیست. مثلاً حیوان بودن انسان جز انسان بودن علتی نمی خواهد. اما بسیاری از امور عرضی معلل هستند. چنانکه می توان « ضاحک بودن » انسان را تعلیل کرد و گفت: « لماذا یضحک اإنسان؟ » و جواب داد که « لأنة متعجبٌ ».

۳- امر ذاتی در تعقل مقدم بر ماهیت ذوالذاتی است. یعنی فی المثل اول باید تصور « حیوان و ناطق » بشود، تا تصور « انسان » حاصل گردد. ولی تصور « کاتب » یا « شاعر » پس از تصور « ماهیت انسان » امکان دارد.

۴- امر ذاتی بین الثبوت است یعنی بدیهی است. مثلاً چون بگویم « فلان انسان حیوان است، یا جسم است » بدیهی است و محتاج به اثبات نیست. اما اگر گفتیم « فلان انسان مهندس یا شاعر یا مریض است » محتاج به اثبات است.

امر ذاتی باید واجد هر چهار وصف مذکور باشد، و الا جز خصوصیت سوم-یعنی تقدم در تعقل- سایر اوصاف در پاره ای از عرضیات نیز یافته می شود. بنابراین ما به الامتیاز اصلی و حقیقی ذاتی همان تقدمش بر ماهیت در تعقل است و بیان این مطلب آنکه هر ماهیتی که مرکب از اجزاء باشد، هنگامی در اعیان وجود می یابد که اجزایش قبلاً وجود داشته باشد و همچنان که ماهیت مرکب در خارج جز با وجود اجزاء حاصل نشود، وجود ذهنی آن نیز جز با حصول اجزاء ذهنی امکان ندارد. پس اجزاء تصور در ذهن مقدم بر تصور هستند، همچنان که اجزاء وجود خارجی بر وجود خارجی تقدم دارند و بنابراین تعقل هر ماهیتی جز با تعقل از اجزاء مشگل آن امکان ندارد. مثلاً باید نخست تعقل حیوان و تعقل ناطق حاصل شود، تا تعقل انسان امکان یابد. در صورتی که تصور امر عرضی پس از تصور ماهیت ذوالذاتی امکان پذیر است. یعنی چون تصور شیء بوسیله تصور ذاتیات آن حاصل شد، آنگاه نوبت تصور عرضیات می رسد:

تصور ذاتیات ← تصور ماهیت ← تصور عرضیات

مثلاً فرد بودن ۳-عرض لازم است که چه در خارج و چه در ذهن رفع آن از ۳-ممکن نیست، ولی باید تصور عدد ۳-ابتداء در ذهن حاصل شود و تقوّم یابد، تا نوبت به تصور فرد بودن آن برسد. پس تصور ذاتی، مقدم بر تصور ماهیت است، و تصور عرضی، مؤخر از آن. و همین وجه امتیاز، وجه امتیاز حقیقی است که هیچ یک از عرضیات را در آن مشارکت نیست.

اقسام ذاتی و عرضی

کلی ذاتی بر سه قسم است:

۱-نوع

۲-جنس

۳-فصل

و کلی عرضی بر دو قسم:

۱-عرض خاص یا خاصه

۲-عرض عام

نوع و جنس و فصل و عرض خاص و عرض عام را بر روی هم کلیات خمس نامند که در واقع کلی به منزله جنس آنها است و هر یک به منزله نوع آن هستند.

وجه حصر کلی به پنج قسم اینست که:

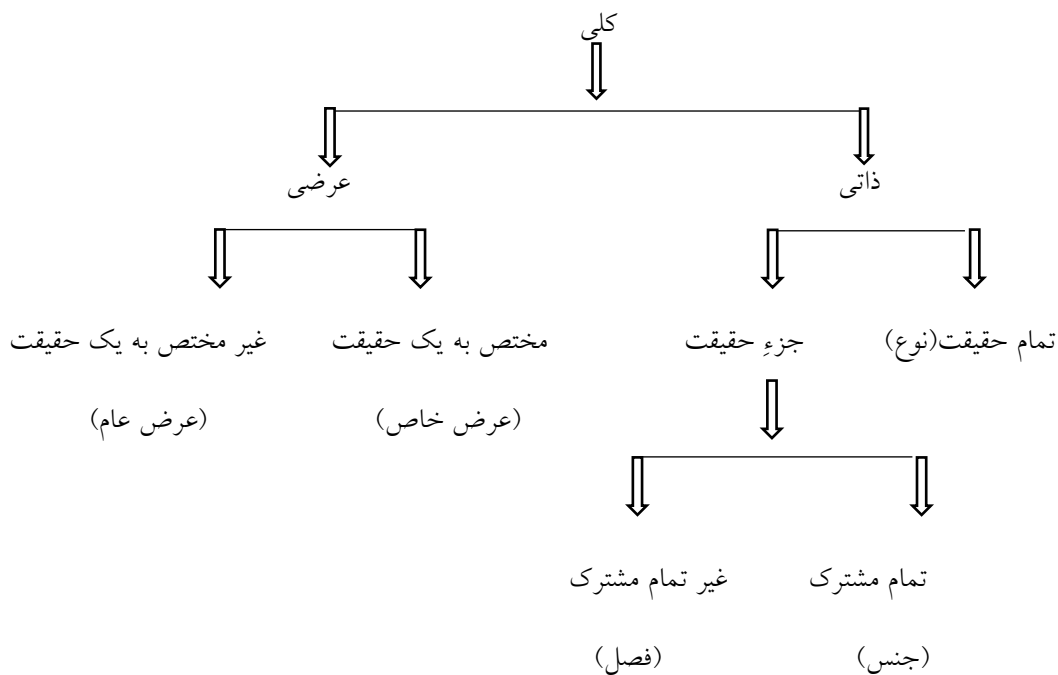
چون کلی را نسبت به افراد آن به سنجیم یا تمام حقیقت افراد است، یا جزء حقیقت افراد، یا خارج از حقیقت افراد.

آنکه تمام حقیقت افراد است نوع است.

آنکه جزء حقیقت افراد است یا تمام مشترک است، یا تمام مشترک نیست.

تمام مشترک جنس است و غیر تمام مشترک فصل.

آنکه خارج از حقیقت افراد است، یا مختص به یک حقیقت است، یا مختص به یک حقیقت نیست. در صورت اول خاصه است و در صورت دوم عرض عام.



اینک به شرح هر یک از کلیات مذکور می پردازیم:

۱-نوع

نوع آن کلی است که در جواب « ماهو » بر افراد متفق الحقیقه حمل می شود، مانند انسان که بر افراد متکثر از قبیل حسن و حسین قابل حمل است و این افراد اگر چه بعدد متکثرند و مختلف، در حقیقت یعنی در ذاتیات متفق و یکی هستند و اختلاف آنها فقط در عرضیات است، نه در ذاتیات. بنابراین چون از حقیقت و ماهیت افراد متفق الحقیقه سوال شود، نوع در جواب می آید چنانکه چون پرسیم « حسن و حسین چیستند؟ » جواب انسان است و انسان بر تمام آن افراد مقول یعنی محمول واقع می شود. در این مورد در جواب نمی توان گفت « حیوان » زیرا که حیوان جنس است و جنس جزء حقیقت است نه تمام حقیقت، و غرض سائل در اینجا تمام حقیقت است، و جواب باید مطابق سؤال باشد.

۲-جنس

جنس آن کلی ذاتی است که در جواب « ما هو » بر افراد مختلف الحقیقه حمل شود. مانند « حیوان » که بر انسان و اسب و گاو و غیره در جواب ماهو حمل می شود. مثلاً چون پرسیم: « الإنسان و الفرس ما هما ؟ » جواب « حیوان » است. و افرادی که حیوان بر آنها حمل می شود، از لحاظ ذاتیات با هم اختلاف دارند. چه انسان ذاتاً ناطق یعنی مدرک کلیات است و ماهی ذاتاً می تواند در آب زندگی کند.

جنس تمام مشترک بین افراد است. به این معنی که برای آن جزء مشترکی بین افراد نیست، مثلاً « انسان » و « ماهی » از لحاظ جوهر بودن و جسم بودن و نامی بودن و حیوان بودن مشترک هستند و بنابراین اگر بگوییم هر دو جسمند، امور مشترک دیگری هم هست که نگفته ایم. اما وقتی گفتیم هر دو حیوان هستند تمام مشترکات آنها بیان شده است و حیوان به دلالت تضمن بر همه مشترکات دلالت دارد.

اقسام نوع

نوع به دو معنی بکار می رود که یکی را نوع حقیقی نامند و دیگری را نوع اضافی.

نوع حقیقی: تمام حقیقت افراد است، یعنی همه ذاتیات افراد را بیان می کند. مانند انسان و دایره.

نوع اضافی: آن کلی ذاتی است که در ذیل کلی دیگر قرار گرفته باشد و نسبت بدان سنجیده شود. مانند « حیوان » که نسبت به « جسم نامی » نوع اضافی است.

نوع حقیقی از لحاظ ذاتیات قابل تقسیم نیست و بنابراین کلی ذاتی محدودتر از آن وجود ندارد. یعنی اخص تمام کلیات است، البته تقسیم انسان به آسیایی و اروپایی و آمریکایی همه تقسیم به عرضیات است و هر یک از این قسم ها را **صنف** گویند.

انسان هم نوع حقیقی است، هم نوع اضافی. به این معنی که چون آن را نسبت به افرادی که در ذیل آن هستند بسنجیم، نوع حقیقی است، اما چون آن را نسبت به کلی فوق آن (حیوان) یعنی کلی که هم شامل آن می شود و هم شامل غیر آن بسنجیم، نوع اضافی است.

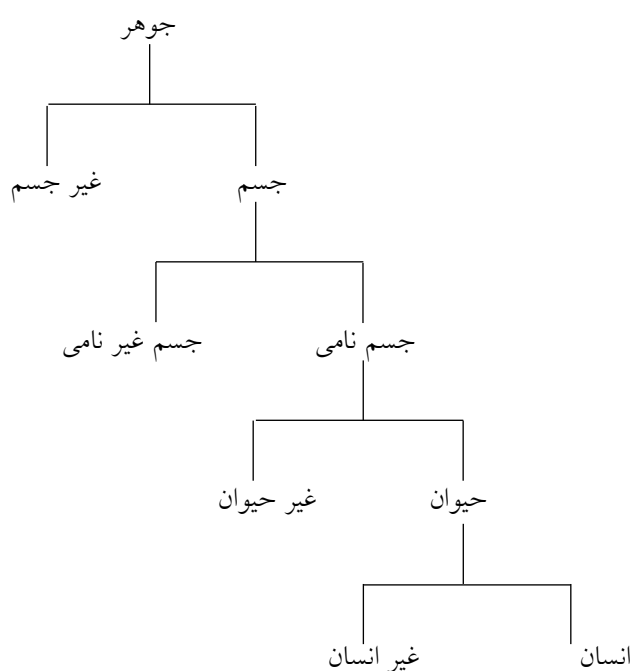
سلسله مراتب انواع و اجناس

باید دانست که سلسله اجناس صعود دارند، و سلسله انواع نزول. زیرا جنس یک کلی اعم از آن است. پس چون از جنسی به جنس آن برویم و سپس به جنس جنس آن، در اینجا به تدریج کلیت افزوده می شود تا بالاخره منتهی شود به جنس الاجناس یعنی جنس عالی که برای آن جنسی نباشد. و جنس الاجناس همیشه یکی از مقولات عشر است. و مقولات عشر را اجناس عالیة ماهیات گفته اند.

اما در مراتب انواع، نزول ملحوظ است. چون نوع یک کلی اخص از آن است و چون از نوعی به نوع آن بیاییم، در واقع از اعم به اخص آمده ایم. در صورتی که وقتی جنس یک کلی را بخواهیم به طرف بالا یعنی اعم می رویم. مثلاً نوع جسم نامی، حیوان است که اخص از جسم نامی است ولی جنس آن، جسم است که اعم از جسم نامی است. پس لازمه نوع اخص بودن و لازمه نوع جنس اعم بودن است. بنابراین سلسله انواع، الاخص فالأخص منظم می شود، تا به نوع الأنواع منتهی شود.

برای تجسم سلسله مراتب انواع و اجناس در کتب اروپائی قرون وسطی آن را به صورت درخت می نمایند و شجره فورفوروس می نامند.

گاهی آن را به صورت ذیل نشان می دهند که تقسیم جنس را به انواع مختلف بهتر مجسم می سازد.



چند مثال از مقولات دیگر:

کیف	کم	کم
کیف محسوس	کم منفصل	کم متصل
مبصرات	پنج	کم متصل قار الذات
رنگ		خط
سفیدی		خط مستقیم

این سلسله مراتب چه در جهت صعود، و چه در جهت نزول محدود است. یعنی از هیچ جانبی الی غیرالنهایه ادامه نمی یابد. اما از جهت صعود محدود است و همیشه به جنس الاجناس منتهی می شود، چه در غیر این صورت تسلسل لازم می آید و

مستلزم این می شود که مثلاً ما برای تصور « انسان » یا « خط مستقیم » الی غیرالنهاییه تصور لازم داشته باشیم، و بنابراین هرگز قادر به تصور نباشیم و حال آن که چنین نیست. اما از جهت نزول اگر این کلیات حدّ یَقِف نداشته باشند، لازم می آید که ما هرگز به اصناف و افراد نرسیم و همیشه در تصور کلیات بمانیم. پس ناچار در جانب نزول هم به کلی خواهیم رسید که دیگر در ذیل آن کلی ذاتی نیست و اخص از تمام انواع است.

۳- فصل

فصل کلی است که در جواب « ذاتاً کدام است » می آید. و بنابراین موجب امتیاز یک نوع از انواع مشارک می شود. مانند « ناطق » که فصل انسان است. یعنی موجب جدا شدن و امتیاز یافتن انسان از انواعی که با آن در حیوانیت شریکند می شود. به همین جهت فصل را می توان چنین تعریف کرد: « فصل آن کلی ذاتی است که شیء را از مشارکت در جنس ممتاز گرداند ». فصل در جواب « ائی شیء هو فی ذاته؟ » می آید، بر خلاف نوع و جنس که در جواب « ماهو » واقع می شوند. مثلاً شبیحی از دور دیده می شود که حرکت می کند، و ما می پرسیم « این شیخ چیست؟ » جواب می دهند: « حیوان » (جنس). سپس می پرسیم « ذاتاً کدام حیوان است؟ » جواب می دهند: ناطق (فصل).

۴- عرض خاص یا خاصه

عرض خاص یا خاصه عبارت از آن کلی عرضی است که اختصاص به افراد یک کلی داشته باشد. مانند « ضاحک » و « کاتب » که بر افراد آدمی اطلاق می شود. عرض خاص ممکن است همه افراد یک نوع را شامل شود. مانند « ضاحک ».

۵- عرض عام

عرض عام آن کلی است که اختصاص به افراد یک کلی نداشته باشد. مانند « سفید » نسبت به انسان. چه سفید بر بسیاری از حیوانات و جمادات قابل حمل است. عرض خاص و عام هر دو در جواب « ائی شیء هو فی عرضه؟ » می آیند. مثلاً چون بپرسند « الانسان ائی شیء هو فی عرضه؟ » جواب « ضاحک » یا « متملئ » یا « ماش » و امثال آن است. باید متوجه بود که عرض خاص بودن یا عام بودن امری نسبی است، یعنی یک کلی عرضی ممکن است نسبت به یک کلی، عرض خاص باشد و نسبت به کلی دیگر، عرض عام. مثلاً « رونده » چون نسبت به انسان سنجیده شود عرض عام آن است و چون نسبت به حیوان سنجیده شود عرض خاص است.

مفهوم و مصداق و نسبت آن دو با یکدیگر

تصور را می توان به دو لحاظ مورد ملاحظه قرار داد: یکی از لحاظ مفهوم و دیگر از لحاظ مصداق.

مفهوم عبارت از مجموعه اموری است که در تصور مندرج است و به عبارت دیگر مفهوم یعنی اجزاء عقلی یک تصور. مثلاً مفهوم انسان عبارت از « جوهر سه بعدی نامی حساس ناطق » است و این معانی تصورات کلی ساده ای است که بر روی هم مشکّل و مقوم تصور انسانند و می توان آنها را بر انسان حمل کرد. و مصداق عبارت از هر فردی است که آن مفهوم بر آن

حمل می شود؛ مثلاً حسین و حسن مصادیق انسان هستند، همچنین هر یک از حیوانات و مثلث ها مصادیق حیوان یا مثلث می باشند.

بعضی مفاهیم را مصادیقی در عالم خارج نیست مانند مفهوم شریک خداوند و مدینه فاضله.

مفهوم و مصادیق ضرورتاً نسبت معکوس دارند. چه به هر نسبت که تصور ساده تر باشد، یعنی به مفهومی افزوده شود، قلمرو مصادیق آن محدودتر خواهد شد. مثلاً چون به مفهوم اسب، تازی و سفید و جوان را بیفزاییم، یعنی مفهوم را مرکب تر کنیم، دایرة مصادیقش تنگ تر می شود و دیگر شامل اسب های غیر تازی و غیر سفید و پیر نخواهد شد. پس افزایش مفهوم مستلزم کاهش مصادیق است.

در مبحث کلیات خمس دیدیم که چون از جنس به طرف نوع بیاییم، به معانی مندرج در مفهوم افزوده می شود، و تعداد مصادیق نقصان می یابد:

جوهر

جسم (جوهر سه بعدی)

جسم نامی (جوهر سه بعدی نامی)

حیوان (جوهر سه بعدی نامی حساس)

انسان (جوهر سه بعدی نامی حساس ناطق)

پس در این سلسله مراتب، انسان از حیث مفهوم غنی ترین و سرشارترین کلیات است و از حیث مصادیق فقیرترین و محدودترین آنها.

نکته شایان دقت این است که چون مثلاً انسان و حیوان را از لحاظ مفهوم در نظر آوریم، مفهوم حیوان مندرج در مفهوم انسان است. و چون از لحاظ مصادیق ملاحظه کنیم، مصادیق انسان جزء مصادیق حیوان است. خلاصه اینکه از لحاظ مفهوم، اعم در خصوص مندرج است و از لحاظ مصادیق اخص در اعم منطوق است. و اینکه می گوئیم در قیاسات منطوقی صوری رابطه اندراج ملحوظ است، البته مراد اندراج مصادیق است.

تست

۱- در کدام گزینه دو مفهوم به ترتیب جزئی و کلی هستند؟

۱- انسان-عدالت
۲- کتاب-مشهد
۳- حافظ-خلیج فارس
۴-

سلمان فارسی-تضاد

۲- مفاهیم وحی، همه این مثلث ها و لباس چه نوع مفاهیمی هستند؟

- ۱- جزیی، کلی، کلی
 ۲- جزیی، کلی، جزیی
 ۳- کلی، جزیی، جزیی
 ۴- کلی، جزیی، کلی

۳- بین مفاهیم «رنگ و سفید» و «شیر و ماست» چه نسبتی از نسب اربع برقرار است؟

- ۱- عموم و خصوص مطلق - تساوی
 ۲- عموم و خصوص من وجه - تساوی
 ۳- عموم و خصوص مطلق - تباین
 ۴- عموم و خصوص من وجه - تباین

۴- میان کدام یک از مفاهیم زیر نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است؟

- ۱- رسول و اولوالعزم
 ۲- حیوان و حساس
 ۳- گل و قرمز
 ۴- تصور و تصدیق

۵- به ترتیب مفاهیم «شیهه کشنده، یال داشتن، جسم بودن و بیمار بودن» برای «اسب» کدام گزینه است؟

- ۱- ذاتی، عرضی، ذاتی، عرضی
 ۲- ذاتی، عرضی، عرضی، ذاتی
 ۳- عرضی، ذاتی، ذاتی، عرضی
 ۴- عرضی، ذاتی، ذاتی، عرضی

۶- مفهوم ذاتی مثلث و برای مثلث عرضی است.

- ۱- سه ضلع داشتن - سه زاویه داشتن
 ۲- سه زاویه داشتن - سه ضلع داشتن
 ۳- قائم الزاویه بودن - سه ضلع داشتن
 ۴- متساوی الاضلاع بودن - قائم الزاویه بودن

۷- با توجه به مهم ترین وصف مفاهیم ذاتی کدام عبارت نادرست است؟

- ۱- سه ضلع داشتن ← مثلث ← سه زاویه داشتن
 ۲- حیوان متفکر ← انسان ← فویسنده بودن
 ۳- شیهه کشنده ← اسب ← خشخوارکننده
 ۴- هنرمند بودن ← انسان ← خاطق بودن

۸- مفاهیم «خرما»، «شکل»، «گنجشک» و «حساس» به ترتیب کدامیک از اقسام ذاتی هستند؟

- ۱- نوع، نوع، جنس، جنس
 ۲- جنس، نوع، جنس، فصل
 ۳- نوع، جنس، نوع، فصل
 ۴- نوع، جنس، جنس، جنس

۹- «صاهل» نسبت به اسب، و «ماش» نسبت به حیوان می باشد و مفهوم تمام مشترک و غیر تمام مشترک است.

- ۱- عرض خاص، فصل، فصل، جنس
 ۲- عرض عام، جنس، جنس، فصل
 ۳- فصل، عرض خاص، جنس، فصل
 ۴- عرض عام، جنس، فصل، جنس

۱۰- تمام موارد در کدام گزینه نوع هستند؟

۱-دایره،خط،عدد چهار
۲-عدد دو،شکل،آهن
۳-مس،فلز،آهن
۴-عدد
یک،دایره،خط مستقیم

۱۱-کلی عرضی که اختصاص به افراد یک کلی نداشته باشد چه نام دارد و مثال آن در مورد حیوان کدام است؟

۱-عرض عام،ماشی
۲-عرض عام،سفید
۳-عرض خاص،حساس
۴-عرض
خاص،سفید

پاسخ سوالات تستی

۴-۱ * ۴-۲ * ۳-۳ * ۳-۴ * ۱-۵ * ۱-۶ * ۱-۷ * ۱-۸ * ۳-۹ * ۳-۱۰ * ۴-۱۱ * ۲-۱۱

تشریحی

۱۲-مفهوم بر چند قسم است؟ آنها را نام ببرید و برای هر یک مثالی بیاورید.

مفهوم یا تصور بر دو قسم است: ۱-مفهوم جزئی مانند این درخت ۲-مفهوم کلی مانند درخت

۱۳-کلی بحصر عقلی بر چند قسم است؟ یک مورد را بنویسید.

بر شش قسم است. کلی که در خارج فردی ندارد و بوجود آمدن فرد آن هم محال است. مانند: شریک الباری

۱۴-عقیده به عدم تناهی نفوس ناطقه مبتنی بر پذیرفتن چیست؟ آنها را بنویسید.

بر پذیرفتن سه مطلب است: ۱-بقای روح ۲-بطلان تناسخ ۳-عالم را بدو زمانی نیست.

۱۵-مفهوم کل و کلی را با مثال تعریف کنید؟

کلی آن مفهومی است که افراد متعدد را شامل شود و در مقابل جزئی قرار دارد مانند مفهوم سنگ. اما کل عبارت از چیزی است که مرکب از اجزاء باشد و در مقابل جزء قرار دارد مانند ساعت.

۱۶-دو وجه امتیاز کل و کلی را بنویسید؟

۱-کلی ممکن است بدون فرد خارجی باشد، مانند مفهوم دریای حیوه. اما وجود کل مستلزم وجود اجزاء است، مثلاً تا آجر و تیرآهن نباشد عمارت بوجود نمی آید. ۲-وجود کل در خارج از ذهن محقق است در صورتی که وجود کلی بیرون از ذهن محل اختلاف است.

۱۷-نسب اربع را نام ببرید و برای هر یک مثالی ذکر کنید.؟ ۱-تساوی: حیوان و حساس ۲-تباین: انسان و اسب ۳-عموم و خصوص مطلق: هنرمند و نقاش ۴-عموم و خصوص من وجه: دانشجو و شاعر

۱۸-تشخیص کلی ذاتی از عرضی برای چه ضروری و لازم است؟

تشخیص کلی ذاتی از کلی عرضی در شناختن کلیات خمس و در تعریف دقیق و منطقی امور حائز اهمیت مخصوص و ضروری و لازم است.

۱۹-کلی ذاتی و عرضی را با مثال تعریف کنید؟

کلی ذاتی آن کلی است که داخل در حقیقت افراد باشد و ماهیت افراد بدان قائم و وابسته باشد، مانند جسم برای انسان. کلی عرضی آن کلی است که خارج از حقیقت افراد باشد، مانند خندان نسبت به آدمی.

۲۰-دو مورد از اوصاف ذاتی را بنویسید؟

۱-انفکاک امر ذاتی از افراد چه در خارج و چه در ذهن ممتنع است. مثلاً انفکاک جسمیت چه در ذهن و چه در خارج از انسان محال است و حال آنکه انفکاک غم یا شادی آن ممکن است. ۲-امر ذاتی در تعقل مقدم بر ماهیت ذوالذاتی است، یعنی فی المثل اول باید تصور «حیوان و ناطق» بشود تا تصور «انسان» حاصل گردد. ولی تصور «کاتب» پس از تصور «ماهیت انسان» امکان دارد.

۲۱-کلیات خمس را نام ببرید؟

۱-نوع ۲-جنس ۳-فصل ۴-عرض خاص ۵-عرض عام

۲۲-نوع را با مثال تعریف کنید؟

نوع آن کلی است که در جواب «ماهو» بر افراد متفق الحقیقه حمل می شود، مانند انسان که بر افراد متکثر از قبیل حسن و حسین قابل حمل است.

۲۳-جنس چیست برای آن مثالی ذکر کنید؟

جنس آن کلی ذاتی است که در جواب «ماهو» بر افراد مختلف الحقیقه حمل شود. مانند حیوان که بر انسان و اسب و ماهی در جواب ماهو حمل می شود.

۲۴-اقسام نوع را نام ببرید و آنها را تعریف کنید؟

۱-نوع حقیقی: آن کلی است که تمام حقیقت افراد است، مانند انسان و دایره. ۲-نوع اضافی: آن کلی ذاتی است که در ذیل کلی دیگر قرار گرفته باشد و نسبت بدان سنجیده شود، مانند حیوان که نسبت به جسم نامی نوع اضافی است.

۲۵-انسان نوع حقیقی است یا نوع اضافی؟

انسان هم نوع حقیقی است و هم نوع اضافی. به این معنی که چون آن را نسبت به افرادی که در ذیل آن هستند بسنجیم، نوع حقیقی است، اما چون آن را نسبت به کلی فوق آن یعنی کلی که هم شامل آن می شود و هم شامل غیر آن بسنجیم، نوع اضافی است.

۲۶- فصل را تعریف کرده و نمونه ای برای آن ذکر کنید؟

فصل کلی است که در جواب «ذاتاً کدام است» می آید و موجب امتیاز یک نوع از انواع مشارک می شود، مانند ناطق که فصل انسان است.

۲۷- نام دیگر عرض خاص چیست؟ آن را توضیح دهید.

عرض خاص یا خاصه عبارت از آن کلی عرضی است که اختصاص به افراد یک کلی داشته باشد، مانند ضاحک و مهندس که بر افراد آدمی اطلاق می شوند.

۲۸- عرض عام را با مثال تعریف کنید؟

عرض عام آن کلی است که اختصاص به افراد یک کلی نداشته باشد، مانند سفید نسبت به انسان.

۲۹- عرض خاص یا عام بودن چگونه امری است؟ توضیح دهید.

عرض خاص بودن یا عام بودن امری نسبی است، یعنی یک کلی عرضی ممکن است نسبت به یک کلی، عرض خاص باشد و نسبت به کلی دیگر، عرض عام. مثلاً رونده چون نسبت به انسان سنجیده شود عرض عام آن است و چون نسبت به حیوان سنجیده شود عرض خاص است.

۳۰- به چند لحاظ می توان تصور را مورد ملاحظه قرار داد؟

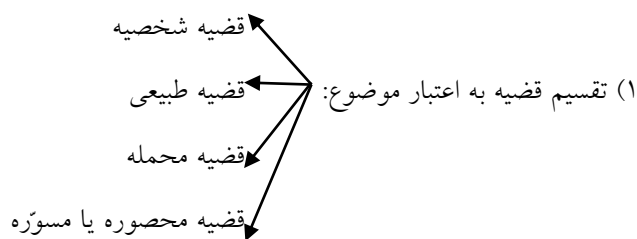
به دو لحاظ، یکی از لحاظ مفهوم و دیگر از لحاظ مصداق. مفهوم عبارت از مجموعه اموری است که در تصور مندرج است. مثلاً مفهوم انسان عبارت از «جوهر سه بعدی نامی حساس ناطق» است و این معانی تصورات کلی ساده ای هستند که بر روی هم مشگل و مقوم تصور انسانند و می توان آنها را بر انسان حمل کرد. و مصداق عبارت از هر فردی است که آن مفهوم بر آن حمل می شود، مثلاً حسن و حسین مصادیق انسان هستند.

۳۱- مفهوم و مصداق چه نسبتی با هم دارند؟

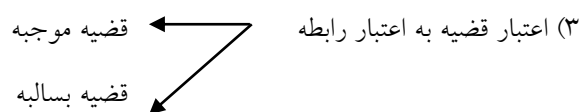
مفهوم و مصداق ضرورتاً نسبت معکوس دارند. چه به هر نسبت که تصویری ساده تر و بسیط تر باشد، یعنی اجزاء مشگل آن کمتر باشد، کلی تر است و به عده بیشتری از افراد صدق خواهد کرد و بالعکس به هر نسبت که مرکب تر باشد، یعنی به مفهومش افزوده شود، قلمرو مصادیق آن محدودتر خواهد شد. مثلاً چون به مفهوم اسب، تازی و سفید و جوان را بیفزاییم یعنی مفهوم را مرکب تر کنیم، دایرة مصادیقش تنگ تر می شود و دیگر شامل اسب های غیر تازی و غیر سفید و پیر نخواهد شد.

بخش چهارم - قضایا

اقسام قضیه حملی



(۲) تقسیم قضیه به اعتبار محمول



۱- تقسیم قضیه به اعتبار موضوع:

(۱) قضیه شخصی ← مخصوصه ← موضوع جزئی

منطقیان اروپایی آن را ← قضیه کلیه می دانند ← زیرا بر تمامت فرد خود دلالت دارد.

اگر موضوع، جمع باشد؛ یا اسم جمع باشد ← مجمول به همه آنها اسناد داده می شود.

مثال ← حواریون دوازده تن بودند.

(۲) قضیه طبیعی ← موضوع کلی

هدف ← طبیعت و ماهیت آن موضوع قطع نظر از افراد

مثال ← انسان کلی است - حیوان جنس است

این قضیه در آثار ابن سینا، سایر منطقیان متقدم و خواجه طوسی و قطب الدین شیرازی وجود ندارد و این قضیه را جزو قضیه مهمله می دانند.

متأخران ← این قضیه را (قضیه طبیعی) را نوعی خاص می شمرند و آن را در مقابل اقسام مهمله دانسته اند ← این عقیده بر

تقسیم پیشینیان برتری دارد.

قضیه طبیعی ← طبیعت و ماهیت موضوع مورد نظر است، نه افراد

موضوع حقیقی، خود کلی طبیعی است نه افراد آن

(۳) قضیه مهمله: قضیه ای است که مراد از موضوع آن، افرادند اما کمیّت افراد در آن تصریح نشده است.

یعنی آیا بر تمام افراد حکم شده یا بر برخی از آن ها

مثال ← اَنسَانُ فِی خُسْرِ

اختلاف مشهور بین فلاسفه ← قضیه مهمله را (در صورتی که قرینه کلام به هیچ وجه مشعر بر جزئیت یا کلیت آن نباشد) باید

جزئی دانست یا کلی

۴) قضیه محصوره یا مسوره ← قضیه ای که در آن حکم بر افراد موضوع شده باشد، و کمیت آن افراد نیز تصریح شده باشد.
* این قضیه در منطق و علوم مختلف اعتبار دارد.

مثال ← هر فلزی معدنی است

مثال ← بعضی مرغها مهاجرند

چهار قسم قضیه محصوره:

۱) موجه کلیه: هر گاوی علفخوار است.

۲) سالبه کلیه: هیچ نشخوارکننده ای گوشتخوار نیست.

۳) موجه جزئیه: بعضی شترها دو کوهانه اند.

۴) سالبه جزئیه: بعضی شترها دو کوهانه نیستند.

در کتب اروپایی در قرن سیزدهم میلادی به بعد قضایا محصوره چهارگانه با حروف عله نموده شده است:

موجه کلیه ← a

سالبه کلیه ← b

سالبه جزئیه ← o

موجه جزئیه ← i

۲- تقسیم قضیه به اعتبار محمول (عدول و تحصیل)

هرگاه ادات سلب بر سر محمول درآمده باشد، قضیه را معدوله، یا معدوله الحمول یا متغیره یا غیرمحصله نامند.
مانند ← پرویز نابینا است - این سخن نارسا است.

در صورتیکه محمول عاری از ادات سلب باشد، قضیه را محصله (محصل بمعنی موجود است) یا بسیطه نامند.

مثال ← علی نابینا نیست ← قضیه سالبه (بینائی را از علی سلب کرده ایم)

علی نابینا است ← قضیه موجب (نابینایی را برای علی اثبات کرده ایم)

معانی عدمی گاه با لفظی واحد تعبیر می شود مانند ← کور، جاهل، ...

و گاهی با لفظی مرکب مانند ← نابینا، نادان، و ...

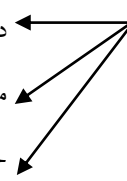
* ملاک سلب و ایجاب قضیه تنها ادات ربط است نه موضوع و محمول

۳- تقسیم قضیه به اعتبار رابطه (سلب و ایجاب):

۱- قضیه موجه ← در آن محمول برای موضوع اثبات شده است.

مشعر به تحقق محمول برای موضوع است.

حکم شده است که موضوع محمول است.



لفظ «است» ← حاکی از ایجاب است
 دال بر یگانگی و اتحاد و اینهمانی

۲- قضیه سالبه ← به سلب محمول از موضوع حکم شده است.
 محمول برای موضوع تحقق ندارد
 حاکی از این است که موضوع محمول نیست
 ادات «نیست» ← دال بر دوگانگی و غیریت و این نه آنی است.
 کیف ← ایجاب و سلب

هر حکمی یا ایجابی است یا سلبی (خالی از این دو نیست)

هر حکمی دائر بین ۱- از ان ۲- است و شق ۳- ندارد.

بین سلب و ایجاب هیچ واسطه ای نیست.

قضایای شرطی ← (قضیه وضعی) ← در آن حکم به نسبتی شده است بشرط نسبت دیگر

اقسام قضایای شرطی ← قضیه شرطی متصل
 ← قضیه شرطی منفصل

قضیه شرطی متصل ← قضیه ای که حکم شده به اتصال پیوستگی و ملازمه دو نسبت (یا عدم اتصال و پیوستگی ملازمه)
 ← قضیه ای که حکم شده است به ثبوت یا سلب نسبتی، بفض ثبوت یا سلب به نسبت دیگر.

در قضیه حملیه ← موضوع همان محمول است ← بین موضوع و محمول نوعی «اینهمانی»

در قضیه شرطیه ← مقدم تالی نیست ← مقدم مستلزم تالی است.

← تالی لازم و تابع معدم است.

مثال ← اگر باران بیارد، هوا لطیف می شود.

مقدم (شرط، ملزوم) تالی (جزای شرط، لازم)

در کتابهای لوژیستیک:

مقدم ← P نشان می دهند.

تالی ← Q نشان می دهند.

قضیه شرطیه مرکب تر و پیچیده تر از قضیه حملیه است ← زیرا قضیه حملیه با برداشت رابطه (ادات ربط) تبدیل به دو مفرد

می شود. خواه مفرد حقیقی (انسان) و خواه مرکبی که در حکم مفرد باشد (حیوان ناطق)

زمین کروی است ← اگر (است) برداشته شد ← زمین و کروی باقی می ماند که هر دو مفردند.

قضیه حملیه مستقیماً به بسائط یا آنچه در قوه بسائط است منحل می شود.

قضیه شرطیه ← اگر ادات ربط را برداریم، دو مرکب، یعنی دو قضیه مستقل باقی می ماند.

اگر باران ببارد، هوا لطیف می شود ← در این جمله هرگاه (اگر) حذف شود دو قضیه مستقل باقی می ماند ←
باران می بارد - هوا لطیف می شود.

قضیه شرطیه مستقیماً منحل به اجزاء و بسیط نمی شود.

قضیه شرطی ← یک قضیه می باشد نه دو قضیه و بیشتر از آن.

دو قضیه در جنب هم نهاده نیست.

مقدم + تالی ← یک قضیه شرطی

معتبر یک ایقاع بیش نیست و آن ایقاع درباره اتصال آن دو جزء به یکدیگر است.

مثال:

أن كانت الشمس طالعة ← به تنهایی قضیه نیست زیرا قابل صدق و کذب نیست.

«الشمس طالعة» ← مرکب تام خبری ← قابلیت صدق و کذب - قضیه حملی

← در صورتی که ادات اتصال بر سر آن آوردند دیگر صحیح نیست و احتمال صدق و کذب ندارد.

قضیه شرطی منفصل ← قضیه ای که در آن به جدایی و انفصال دو یا چند نسبت حکم شده است.

مثال ← عالم یا قدیم است یا حادث / هر زاویه ای یا قائمه است یا حاده یا منفرجه

قضیه شرطی منفصل همانند قضیه شرطی متصل ← با برداشتن ادات انفصال تبدیل به دو قضیه حملیه می شود.

ادات انفصال ← در عربی ← أو یا إما / در فارسی ← یا / در فرانسه ← ou یا ou bien یا soit

منفصله حقیقیه

منفصله مانعه الجمع

منفصله مانع الظن

اقسام قضیه منفصله

(۱) منفصله حقیقیه ← قضیه ایست که در آن حکم به انفصال و عناد بین دو امری شده باشد که مهم اجتماع آن ها محال باشد،

هم ارتفاع آنها ← حکم به عناد دو نقیض

← النقيضان لا يجتمعان و لا يرتفعان

مثال ← هر عدد یا زوج است یا فرد

محال است عددی هم زوج باشد و هم فرد

محال است عددی نه زوج باشد و نه فرد

همیشه امر دائر بین یکی از آن دو است.

(۲) منفصله مانعه الجمع ← قضیه ای که در آن حکم به عناد بین دو امر شده است که اجتماع آنها محال است ولی ارتفاع آنها

جایز است ← حکم به عناد ضریین

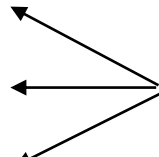
مثال ← مثلث یا متساوی الساقین است یا قائم الزاویه

توضیح ← ممکن نیست هر دو باشد ولی ممکن است هیچ یک نباشد.

← ممکن نیست هر دو نسبت صادق باشد.

جمله نادرست ← مثلث قائم الزاویه متساوی الاضلاع

تبصره



در منفصل حقیقی ← حکم به تنافی دو جزء (هم در صدق هم در کذب)
در مانع الجمع ← تنافی دو جز در صدق تنها (هر دو جز با هم صادق نتوانند بود)
مانعه للخوا ← تنافی دو جز در کذب (هر دو جز با هم کاذب نتوانند بود)

۳) منفصله مانع الخلو ← قضیه ای که در آن به عناد دو چیز حکم شده است که اجتماع آن ها ممکن است ولی ارتفاع هر دو یعنی نبودن هر دو محال است.

← ممکن است چیزی متصف به هر دو باشد اما خالی از هر دو امکان پذیر نیست.

مثال ← زَبَدٌ إِمَّا فِي الْبَحْرِ، وَ إِمَّا لَا يَغْرُقُ ← زید یا در دریاست یا غرق نمی شود.

توضیح ← اجتماع هر دو وصف ممکن است ← یعنی هر دو وصف را داراست. یعنی فرد هم در دریاست و هم غرق نمی شود

ولی ممکن نیست کسی در آب نباشد و غرق بشود (سلب و رفع هر دو از یک تن محال است)

مثال های دیگر ← مکافات هر عمل در دنیا است یا در آخرت

← مرد شریر یا به خود بد می کند یا به دیگران .

تبصره ← منفصله مانع الجمع و مانعه الخلو در علوم کمتر به کار می روند و بیشتر در محاورات استعمال می شود.

تبصره ← اطلاق منفصله بر مانعه الخلو مجاز است، چه جمع دو امر در آن ممکن است و بنابراین عناد و انفصال حقیقی بین آنها نیست.

عکس مستوی

عکس ← از جمله احکامی که عارض قضایا می شود.

تعریف عکس از نظر ابن سینا ← یعنی موضوع را محمول کنیم و محمول را موضوع، مابقای کیف و صدق و کذب بحال خود.

مثال ← هیچ الف ب نیست ← هیچ ب الف نیست

کیفیت آن تغییری نکرده ← هم قضیه و هم عکس آن ← سالبه

خواجه نصیر طوسی ← قید بقای رد کذب را از تصرف نُسَاح می داند و می گوید در بعضی نسخ هم این قید وجود ندارد.

تعریف عکس از نظر متأخران ← عکس عبارتست از تبدیل دو طرفه قضیه، با بقای کیف (سلب و ایجاب) و صدق بحال خود.

دو طرف قضیه در قضایای حملی موضوع و محمول است و در قضایای شرطی مقدم و تالی.

تبدیل دو طرفه قضیه حملیه ← تبدیل جای الفاظ موضوع و محمول، نه تبدیل معنوی آنها

موضوع ← ذات / محمول ← مفهوم

موافقت در کیف (سلب و ایجاب) بین اصل و عکس شرط است موافقت در کم (کل و بعض) شرط نیست و در بعضی موارد

قضیه کلی به جزئی منعکس می شود.

معکوس محصورات چهارگانه

قضیه موجهه کلیه ← موجهه جزئیه

مثال ← هر فلزی معدنی است ← بعضی مدنیات فلزند.

در قضایای حملی معمولاً محمول اعم از موضوع است و اعم بر اخص می توان حمل کرد. حمل اخص بر اعم به طور کلی

جایز نیست.

در بعضی قضا موضوع و محمول مساوی یکدیگرند ← هر انسانی ناطق است.

موجهه جزئیه ← موجهه کلیه

مثال ← بعضی ایرانی ها مسلمانند ← بعضی مسلمانها ایرانیند.

سالبه کلیه ← سالبه کلیه

مثال ← هیچ مهره داری حشره نیست ← هیچ حشره ای مهره دار نیست.

سالبه جزئیه ← عکس لازم الصدق ندارد.

مثال ← بعضی انسان ها کاتب نیستند ← بعضی کاتب ها انسان نیستند. (کاذب است)

قضایای شرطی متصل را نیز می توان همانند عکس قضایای محلی قیاس کرد.

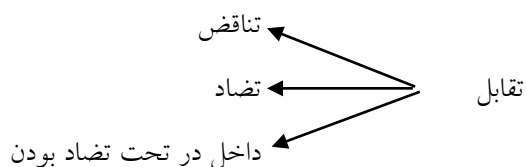
تقابل

تقابل ← دو قضیه که به سلب و ایجاب مختلف باشند و در موضوع و محمول و لواحق آنها (از اضافه و قوه و فعل و جزء و

کل و مکان و زمان) متحد باشند.

هرگاه کیف قضیه ای را تغییر دهیم بدون تغییر موضوع و محمول، قضیه ای متقابل بدست می آید.

هر مرغی تخم گذار است ← هیچ مرغی تخم گذار نیست.



* اگر دو قضیه هم در کیف مختلف باشند و هم در کم ← متناقض می باشد

هر فلزی اکسیده می شود ← بعضی فلزها اکسیده نمی شود
* اگر قضیه ای تنها در کم مختلف باشد ← متداخل می باشد
هیچ آهنی عایق نیست ← بعضی آهن ها عایق نیستند
در قضیه متداخل ← تقابلی وجود ندارد (چون اختلاف در کیف ندارند)
* هرگاه دو قضیه در کم یکی باشند و در کیف مختلف ← متضاد می باشد (داخل در تحت تضاد)

در قبضه متناقض محال است هر دو قضیه با هم صادق باشند یا هر دو کاذب بلکه لامحال یکی صادق است و آن دیگری کاذب.

دو قضیه متضاد محال است که در دو صادق باشند ولی می تواند هر دو کاذب باشد
(اجتماع دو قضیه در صدق محال است و اجتماعشان در کذب محال نیست)

هر اسبی علفخوار است ← هیچ اسبی علفخوار نیست
صادق کاذب

هر مهره داری پستاندار است ← هیچ مهره داری پستاندار نیست
کاذب کاذب

در دو قضیه متضاد ← صدق یکی از آن ها مستلزم کذب دیگریست اما کذب یکی از آنها مستلزم صدق دیگری نیست.
دو قضیه متضاد ← هر دو کلیه هستند.

در دو قضیه داخل در تحت تضاد ممکن است هر دو قضیه صادق باشند ولی محال است هر دو کاذب باشند.
بعضی شتران دو کوهانه هستند ← بعضی شتران دو کاهانه نیستند.

قضایای متداخل ← دو قضیه ای که در موضوع معمول و در کیف موافق هستند فقط در کمیت اختلاف دارند. (یکی اول است و دیگری جزئی)

جزئی داخل در کلی است.

اگر قضیه کلیه صادق باشد ← حتماً قضیه جزئی هم صادق نیست (نه بالعکس)
هر دانایی تواناست ← بعضی دانایان توانایند.

تناقض ← مهمترین اقسام تقابل

تعریف تناقض ← اختلاف بین دو قضیه به نحوی که از صدق یکی لذاته کذب دیگری لازم آید (از دو قضیه متناقض حتماً یکی صادق است و دیگری کاذب و صدق هر دو کذب هر دو محال است)

مثال ← هر فلزی با اسید سولفوریک ترکیب می شود ← بعضی فلزات تا با اسید سولفوریک ترکیب نمی شوند.

برای تحقق تناقض بین دو قضیه: باید هر دو قضیه در کم و کیف و جهت مختلف باشند.

نقیض قضیه کلیه ← قضیه جزئی (بالعکس)

نقیض موجب ← سالبه (بالعکس)

مثال ← هیچ فلزی عایق نیست ← بعضی فلزات عایق اند

شرط اختلاف در کمّ برای آنست که ممکن است دو قضیه کلیه هر دو کاذب باشند مثال ← هر فلزی جامد است ← هیچ فلزی

جامد نیست

توضیح ← هر دو کاذبند و این نوع قضایا ← متضادند

دو قضیه جزئیه ممکن است هر دو صادق باشند

مثال ← بعضی مهره داران پستاراند ← بعضی مهره داران پستاندار نیستند

توضیح ← هر دو صادق اند و این نوع قضایا ← داخل در تحت تضاد هستند.

در قضایای مهمله ← تناقض تحقق نمی یابد

مهمله در حکم جزئیه است .

اگر دو قضیه جزئیه در کیف مختلف باشند ممکن است هر دو صادق باشند

مثال ← انسان در زیان است ← انسان در زیان نیست

در قضیه شخصیه چون موضوعش فردی مشخص است اگر شرایط تقابل رعایت شود، تناقض حاصل می شود و به شرطی

دیگر حاجت نمی افتد پس اختلاف در کم در آن شرط نیست.

مثال ← این کودک مبتلا به ایدز است ← این کودک مبتلا به ایدز نیست.

در قضایای مطلقه (قضایای عاری از قید جهت) ← اختلاف در کم و کیف کافی است.

در قضایای موجهه ← در جهت هم شرط است.

مثال ← هر انسانی بالضروره کاتب است ← بعضی انسان ها بالضروره کاتب نیستند.

توضیح ← هر دو کاذب هستند

نقیض ضروریه مطلقه ← ممکنه عامه (بالعکس)

چه نقیض هر چیز رفع آنست.

نقیض ضرورت ایجاب ← سلب ضرورت ایجاب است که همان امکان تمام باشد.

هر جهتی در قضیه اصل وجود داشته باشد ← در نقیض باید رفع شود

وحدت های هشتگانه:

دو قضیه متناقض باید در ۸ چیز وحدت داشته باشند:

دو بیت شعر:

وحدت موضوع و محمول و مکان

در تناقض هشت وحدت شرط دان

قوه و فعل است در آخر زمان

وحدت شرط و اضافه جزء و کل

* وحدت موضوع و محمول:

فردوسی شاعر رزمی است فردوسی شاعر رزمی نیست

* عدم وحدت موضوع:

فردوسی شاعر رزمی است سعدی شاعر رزمی نیست

* عدم وحدت محمول:

فردوسی شاعر رزمی است فردوسی شاعر بزمی نیست

امام فخر الدین راضی ← شش وحدت اخیر را به وحدت موضوع و معمول بازگردانیده است

وحدت شرط، وحدت کل و جزء ← به وحدت موضوع بر می گردند.

وحدت قوه و فعل، وحدت زمان و مکان ← به وحدت محمول بر می گردند.

مثال ← این تخم بالقوه جوجه است / این تخم بالفعل جوجه نیست.

توضیح ← دارای وحدت محمول نیست

معلم ثانی (فارابی) ← وحدت موضوع و محمول را هم تنها به وحدت نسبت حکمیه که سلب و ایجاب بر آن وارد می شود

بازگردانده و گفته است برای برقرار شدن تناقض بین دو قضیه تنها وحدت نسبت حکمیه کافی است.

اگر امور هشتگانه در دو قضیه یکی نباشد ← نسبت حکمیه آنها یکی نخواهد بود.

در نظر فارابی ← وحدت نسبت حکمیه، مستلزم وحدت های هشتگانه است.

یعنی ← چون نسبت دو قضیه متحد باشد، امور هشتگانه نیز متحد خواهند بود.

علاوه بر وحدت های مذکور، وحدت های دیگری از قبیل، وحدت مفعول، وحدت آلت، وحدت معدود و امثال آن را شرط

دانسته اند و گفته اند که مثلاً بین قضایای زیر تناقضی نیست:

علی خسرو را دوست دارد - علی هوشنگ را دوست ندارد

← دارای وحدت مفعول نیستند

علی با خودنویس می نویسد - علی با قلم نی نمی نویسند.

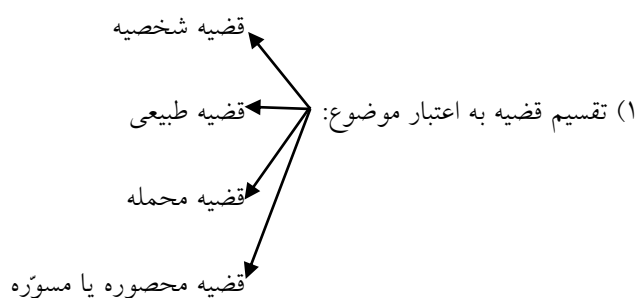
← دارای وحدت آلت نیستند.

علی بیست کتاب دارد - علی بیست قلم ندارد

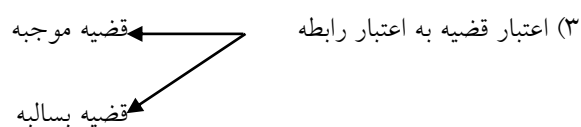
← دارای وحدت معدود نیستند.

* همه ی وحدت ها قابل تحویل به وحدت موضوع محمول است (همانند مثال های بالا)

اقسام قضیه حملی



(2) تقسیم قضیه به اعتبار محمول



۱- تقسیم قضیه به اعتبار موضوع:

(1) قضیه شخصی ← مخصوصه ← موضوع جزئی

منطقیان اروپایی آن را ← قضیه کلیه می دانند ← زیرا بر تمامت فرد خود دلالت دارد.

اگر موضوع، جمع باشد؛ یا اسم جمع باشد ← مجمول به همه آنها اسناد داده می شود.

مثال ← حواریون دوازده تن بودند.

(2) قضیه طبیعی ← موضوع کلی

هدف ← طبیعت و ماهیت آن موضوع قطع نظر از افراد

مثال ← انسان کلی است - حیوان جنس است

این قضیه در آثار ابن سینا، سایر منطقیان متقدم و خواجه طوسی و قطب الدین شیرازی وجود ندارد و این قضیه را جزو قضیه

مهمله می دانند.

متأخران ← این قضیه را (قضیه طبیعی) را نوعی خاص می شمردند و آن را در مقابل اقسام مهمله دانسته اند ← این عقیده بر

تقسیم پیشینیان برتری دارد.

قضیه طبیعی ← طبیعت و ماهیت موضوع مورد نظر است، نه افراد

موضوع حقیقی، خود کلی طبیعی است نه افراد آن

(3) قضیه مهمله: قضیه ای است که مراد از موضوع آن، افرادند اما کمیّت افراد در آن تصریح نشده است.

یعنی آیا بر تمام افراد حکم شده یا بر برخی از آن ها

مثال ← اَنسَانُ فِی خُسْرِ

اختلاف مشهور بین فلاسفه ← قضیه مهمله را (در صورتی که قرینه کلام به هیچ وجه مشعر بر جزئیت یا کلیت آن نباشد) باید جزئی دانست یا کلی

۴) قضیه محصوره یا مسوره ← قضیه ای که در آن حکم بر افراد موضوع شده باشد، و کمیت آن افراد نیز تصریح شده باشد. * این قضیه در منطق و علوم مختلف اعتبار دارد.

مثال ← هر فلزی معدنی است

مثال ← بعضی مرغها مهاجرند

چهار قسم قضیه محصوره:

۱) موجه کلیه: هر گاوی علفخوار است.

۲) سالبه کلیه: هیچ نشخوارکننده ای گوشتخوار نیست.

۳) موجه جزئیه: بعضی شترها دو کوهانه اند.

۴) سالبه جزئیه: بعضی شترها دو کوهانه نیستند.

در کتب اروپایی در قرن سیزدهم میلادی به بعد قضایا محصوره چهارگانه با حروف عله نموده شده است:

موجه کلیه ← a

سالبه کلیه ← b

سالبه جزئیه ← o

موجه جزئیه ← i

۲- تقسیم قضیه باعتبار محمول (عدول و تحصیل)

هرگاه ادات سلب بر سر محمول درآمده باشد، قضیه را معدوله، یا معدوله الحمول یا متغیره یا غیرمحصله نامند. مانند ← پرویز نابینا است - این سخن نارسا است.

در صورتیکه محمول عاری از ادات سلب باشد، قضیه را محصله (محصل بمعنی موجود است) یا بسیطه نامند.

مثال ← علی نابینا نیست ← قضیه سالبه (بینائی را از علی سلب کرده ایم)

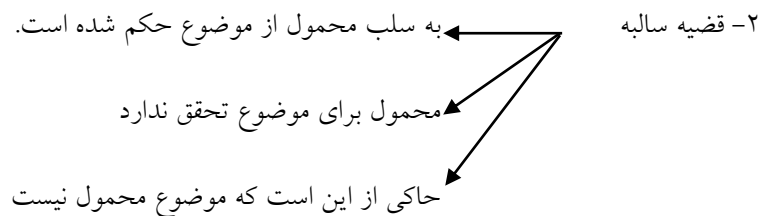
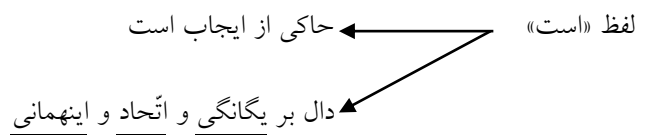
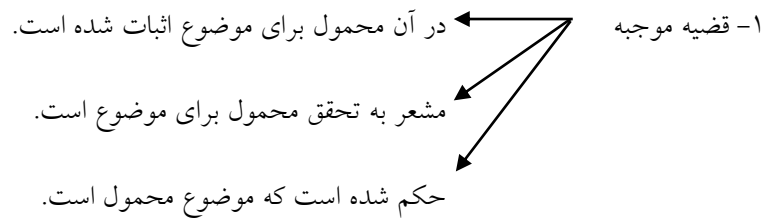
علی نابینا است ← قضیه موجب (نابینایی را برای علی اثبات کرده ایم)

معانی عدمی گاه با لفظی واحد تعبیر می شود مانند ← کور، جاهل،

و گاهی با لفظی مرکب مانند ← نابینا، نادان، و

* ملاک سلب و ایجاب قضیه تنها ادات ربط است نه موضوع و محمول

۳- تقسیم قضیه باعتبار رابطه (سلب و ایجاب):



ادات «نیست» ← دال بر دوگانگی و غیریت و این نه آنی است.

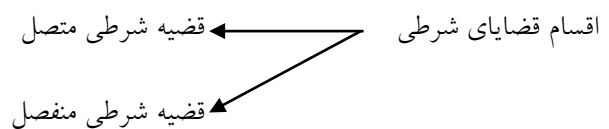
کیف ← ایجاب و سلب

هر حکمی یا ایجابی است یا سلبی (خالی از این دو نیست)

هر حکمی دائر بین یکی از ان دو است و شقّ سومی ندارد.

بین سلب و ایجاب هیچ واسطه ای نیست.

قضایای شرطی ← (قضیه وضعی) ← در آن حکم به نسبتی شده است بشرط نسبت دیگر



قضیه شرطی متصل ← قضیه ای که حکم شده به اتصال پیوستگی و ملازمه دو نسبت (یا عدم اتصال و پیوستگی ملازمه) متصل
← قضیه ای که حکم شده است به ثبوت یا سلب نسبتی، بفض ثبوت یا سلب به نسبت دیگر.

در قضیه حملیه ← موضوع همان محمول است ← بین موضوع و محمول نوعی «اینهمانی»

در قضیه شرطیه ← مقدم تالی نیست ← مقدم مستلزم تالی است.

← تالی لازم و تابع معدم است.

مثال ← اگر باران ببارد، هوا لطیف می شود.

مقدم (شرط، ملزوم) تالی (جزای شرط، لازم)

در کتابهای لوژیستیک:

مقدم ← P نشان می دهند.

تالی ← Q نشان می دهند.

قضیه شرطیه مرکب تر و پیچیده تر از قضیه حملیه است ← زیرا قضیه حملیه با برداشت رابطه (ادات ربط) تبدیل به دو مفرد

می شود. خواه مفرد حقیقی (انسان) و خواه مرکبی که در حکم مفرد باشد (حیوان ناطق)

زمین کروی است ← اگر (است) برداشته شد ← زمین و کروی باقی می ماند که هر دو مفردند.

قضیه حملیه مستقیماً به بسائط یا آنچه در قوه بسائط است منحل می شود.

قضیه شرطیه ← اگر ادات ربط را برداریم، دو مرکب، یعنی دو قضیه مستقل باقی می ماند.

اگر باران ببارد، هوا لطیف می شود ← در این جمله هرگاه (اگر) حذف شود دو قضیه مستقل باقی می ماند ←

باران می بارد - هوا لطیف می شود.

قضیه شرطیه مستقیماً منحل به اجزاء و بسیط نمی شود.

قضیه شرطی ← یک قضیه می باشد نه دو قضیه و بیشتر از آن.

دو قضیه در جنب هم نهاده نیست.

مقدم + تالی ← یک قضیه شرطی

معتبر یک ایقاع بیش نیست و آن ایقاع درباره اتصال آن دو جزء به یکدیگر است.

مثال:

آن کانت الشمس طالع ← به تنهایی قضیه نیست زیرا قابل صدق و کذب نیست.

«الشمس طالع» ← مرکب تام خبری ← قابلیت صدق و کذب - قضیه حملی

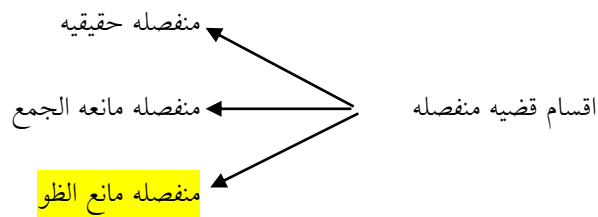
← در صورتی که ادات اتصال بر سر آن آوردند دیگر صحیح نیست و احتمال صدق و کذب ندارد.

قضیه شرطی منفصل ← قضیه ای که در آن به جدایی و انفصال دو یا چند نسبت حکم شده است.

مثال ← عالم یا قدیم است یا حادث / هر زاویه ای یا قائمه است یا حاده یا منفرجه

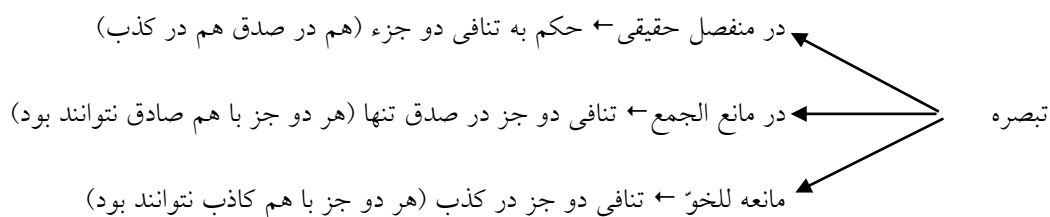
قضیه شرطی منفصل همانند قضیه شرطی متصل ← با برداشتن ادات انفصال تبدیل به دو قضیه حملیه می شود.

ادات انفصال ← در عربی ← أو یا إِمَّا / در فارسی ← یا / در فرانسه ← ou یا soit



۱) منفصله حقیقیه ← قضیه ایست که در آن حکم به انفصال و عناد بین دو امری شده باشد که مهم اجتماع آن ها محال باشد، هم ارتفاع آنها ← حکم به عناد دو نقیض
 ← النقیضان لا یجتمعان و لا یرتفعان
 مثال ← هر عدد یا زوج است یا فرد
 محال است عددی هم زوج باشد و هم فرد
 محال است عددی نه زوج باشد و نه فرد
 همیشه امر دائر بین یکی از آن دو است.

۲) منفصله مانعه الجمع ← قضیه ای که در آن حکم به عناد بین دو امر شده است که اجتماع آنها محال است ولی ارتفاع آنها جایز است ← حکم به عناد ضریین
 مثال ← مثلث یا متساوی الساقین است یا قائم الزاویه
 توضیح ← ممکن نیست هر دو باشد ولی ممکن است هیچ یک نباشد.
 ← ممکن نیست هر دو نسبت صادق باشد.
 جمله نادرست ← مثلث قائم الزاویه متساوی الاضلاع



۳) منفصله مانع الخلو ← قضیه ای که در آن به عناد دو چیز حکم شده است که اجتماع آن ها ممکن است ولی ارتفاع هر دو یعنی نبودن هر دو محال است.
 ← ممکن است چیزی متّصف به هر دو باشد اما خالی از هر دو امکان پذیر نیست.
 مثال ← زَبَدٌ إِمَّا فِی الْبَحْرِ، وَ أَمَّا لَا یَغْرُقُ ← زید یا در دریاست یا غرق نمی شود.
 توضیح ← اجتماع هر دو وصف ممکن است ← یعنی هر دو وصف را داراست. یعنی فرد هم در دریاست و هم غرق نمی شود
 ولی ممکن نیست کسی در آب نباشد و غرق بشود (سلب و رفع هر دو از یک تن محال است)

مثال های دیگر ← مکافات هر عمل در دنیا است یا در آخرت

← مرد شریر یا به خود بد می کند یا به دیگران .

تبصره ← منفصله مانع الجمع و مانعه الخلو در علوم کمتر به کار می روند و بیشتر در محاورات استعمال می شود.

تبصره ← اطلاق منفصله بر مانعه الخلو مجاز است، چه جمع دو امر در آن ممکن است و بنابراین عناد و انفصال حقیقی بین آنها نیست.

عکس مستوی

عکس ← از جمله احکامی که عارض قضایا می شود.

تعریف عکس از نظر ابن سینا ← یعنی موضوع را محمول کنیم و محمول را موضوع، **مابقای** کیف و صدق و کذب بحال خود.

مثال ← هیچ الف ب نیست ← هیچ ب الف نیست

کیفیت آن تغییری نکرده ← هم قضیه و هم عکس آن ← سالبه

خواجه نصیر طوسی ← قید بقای رد کذب را از تصرف نُسَخ می داند و می گوید در بعضی نسخ هم این قید وجود ندارد.

تعریف عکس از نظر متأخران ← عکس عبارتست از تبدیل دو طرفه قضیه، با بقای کیف (سلب و ایجاب) و صدق بحال خود.

دو طرف قضیه در قضایای حملی موضوع و محمول است و در قضایای شرطی مقدم و تالی.

تبدیل دو طرفه قضیه حملیه ← تبدیل جای الفاظ موضوع و محمول، نه تبدیل معنوی آنها

موضوع ← ذات / محمول ← مفهوم

موافقت در کیف (سلب و ایجاب) بین اصل و عکس شرط است موافقت در کم (کل و بعض) شرط نیست و در بعضی موارد

قضیه کلی به جزئی منعکس می شود.

معکوس محصورات چهارگانه

قضیه موجهه کلیه ← موجهه جزئیه

مثال ← هر فلزی معدنی است ← بعضی مدنیات فلزند.

در قضایای حملی معمولاً محمول اعم از موضوع است و اعم بر اخص می توان حمل کرد. حمل اخص بر اعم به طور کلی

جایز نیست.

در بعضی قضا موضوع و محمول مساوی یکدیگرند ← هر انسانی ناطق است.

موجهه جزئیه ← موجهه جزئیه

مثال ← بعضی ایرانی ها مسلمانند ← بعضی مسلمانها ایرانیند.

سالبه کلیه ← سالبه کلیه

مثال ← هیچ مهره داری حشره نیست ← هیچ حشره ای مهره دار نیست.

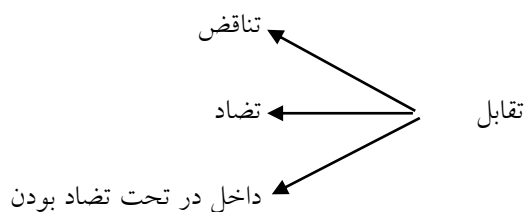
سالبه جزئیه ← عکس لازم الصدق ندارد.

مثال ← بعضی انسان ها کاتب نیستند ← بعضی کاتب ها انسان نیستند. (کاذب است)
قضایای شرطی متصل را نیز می توان همانند عکس قضایای محلی قیاس کرد.

تقابل

تقابل ← دو قضیه که به سلب و ایجاب مختلف باشند و در موضوع و محمول و لواحق آنها (از اضافه و قوه و فعل و جزء و کل و مکان و زمان) متحد باشند.

هرگاه کیف قضیه ای را تغییر دهیم بدون تغییر موضوع و محمول، قضیه ای متقابل بدست می آید.
هر مرغی تخم گذار است ← هیچ مرغی تخم گذار نیست.



* اگر دو قضیه هم در کیف مختلف باشند و هم در کم ← متناقض می باشد

هر فلزی اکسیده می شود ← بعضی فلزها اکسیده نمی شود

* اگر قضیه ای تنها در کم مختلف باشد ← متداخل می باشد

هیچ آهنی عایق نیست ← بعضی آهن ها عایق نیستند

در قضیه متداخل ← تقابلی وجود ندارد (چون اختلاف در کیف ندارند)

* هرگاه دو قضیه در کم یکی باشند و در کیف مختلف ← متضاد می باشد (داخل در تحت تضاد)

در قبضه متناقض محال است هر دو قضیه با هم صادق باشند یا هر دو کاذب بلکه لامحال یکی صادق است و آن دیگری کاذب.

دو قضیه متضاد محال است که در دو صادق باشند ولی می تواند هر دو کاذب باشد

(اجتماع دو قضیه در صدق محال است و اجتماعشان در کذب محال نیست)

هر اسبی علفخوار است ← هیچ اسبی علفخوار نیست

صادق کاذب

هر مهره داری پستاندار است ← هیچ مهره داری پستاندار نیست

کاذب کاذب

در دو قضیه متضاد ← صدق یکی از آن ها مستلزم کذب دیگریست اما کذب یکی از آنها مستلزم صدق دیگری نیست.

دو قضیه متضاد ← هر دو کلیه هستند.

در دو قضیه داخل در تحت تضاد ممکن است هر دو قضیه صادق باشند ولی محال است هر دو کاذب باشند.

بعضی شتران دو کوهانه هستند ← بعضی شتران دو کانه نیستند.

قضایای متداخل ← دو قضیه ای که در موضوع معمول و در کیف موافق هستند فقط در کمیت اختلاف دارند. (یکی لی است و دیگری جزئی)

جزئی داخل در کلی است.

اگر قضیه کلیه صادق باشد ← حتماً قضیه جزئی هم صادق نیست (نه بالعکس)

هر دانایی تواناست ← بعضی دانایان توانایند.

تناقض ← مهمترین اقسام تقابل

تعریف تناقض ← اختلاف بین دو قضیه به نحوی که از صدق یکی لذاته کذب دیگری لازم آید (از دو قضیه متناقض حتماً یکی صادق است و دیگری کاذب و صدق هر دو کذب هر دو محال است)

مثال ← هر فلزی با اسید سولفوریک ترکیب می شود ← بعضی فلزات تا با اسید سولفوریک ترکیب نمی شوند.

برای تحقق تناقض بین دو قضیه: باید هر دو قضیه در کم و کیف و جهت مختلف باشند.

نقیض قضیه کلیه ← قضیه جزئی (بالعکس)

نقیض موجه ← سالبه (بالعکس)

مثال ← هیچ فلزی عایق نیست ← بعضی فلزات عایق اند

شرط اختلاف در کم برای آنست که ممکن است دو قضیه کلیه هر دو کاذب باشند مثال ← هر فلزی جامد است ← هیچ فلزی جامد نیست

توضیح ← هر دو کاذبند و این نوع قضایا ← متضادند

دو قضیه جزئی ممکن است هر دو صادق باشند

مثال ← بعضی مهره داران پستاندارند ← بعضی مهره داران پستاندار نیستند

توضیح ← هر دو صادق اند و این نوع قضایا ← داخل در تحت تضاد هستند.

در قضایای مهمله

مهمله در حکم جزئی است.

اگر دو قضیه جزئی در کیف مختلف باشند ممکن است هر دو صادق باشند

مثال ← انسان در زیان است ← انسان در زیان نیست

در قضیه شخصی چون موضوعش فردی مشخص است اگر شرایط تقابل رعایت شود، تناقض حاصل می شود و به شرطی دیگر حاجت نمی افتد پس اختلاف در کم در آن شرط نیست.

مثال ← این کودک مبتلا به ایدز است ← این کودک مبتلا به ایدز نیست.
 در قضایای مطلقه (قضایای عاری از قید جهت) ← اختلاف در کم و کیف کافی است.
 در قضایای موجهه ← در جهت هم شرط است.
 مثال ← هر انسانی بالضروره کاتب است ← بعضی انسان ها بالضروره کاتب نیستند.
 توضیح ← هر دو کاذب هستند
 نقیض ضروریه مطلقه ← ممکنه عامه (بالعکس)
 چه نقیض هر چیز رفع آنست.
 نقیض ضرورت ایجاب ← سلب ضرورت ایجاب است که همان امکان تمام باشد.
 هر جهتی در قضیه اصل وجود داشته باشد ← در نقیض باید رفع شود
 وحدت های هشتگانه:

دو قضیه متناقض باید در ۸ چیز وحدت داشته باشند:
 دو بیت شعر:

وحدت موضوع و محمول و مکان	در تناقض هشت وحدت شرط دان
قوه و فعل است در آخر زمان	وحدت شرط و اضافه جزء و کل

* وحدت موضوع و محمول:

فردوسی شاعر رزمی است فردوسی شاعر رزمی نیست

* عدم وحدت موضوع:

فردوسی شاعر رزمی است سعدی شاعر رزمی نیست

* عدم وحدت محمول:

فردوسی شاعر رزمی است فردوسی شاعر بزمی نیست

امام فخر الدین رازی ← شش وحدت اخیر را به وحدت موضوع و معمول بازگردانیده است

وحدت شرط، وحدت کل و جزء ← به وحدت موضوع بر می گردند.

وحدت قوه و فعل، وحدت زمان و مکان ← به وحدت محمول بر می گردند.

مثال ← این تخم بالقوه جوجه است / این تخم بالفعل جوجه نیست.

توضیح ← دارای وحدت محمول نیست

معلم ثانی (فارابی) ← وحدت موضوع و محمول را هم تنها به وحدت نسبت حکمیه که سلب و ایجاب بر آن وارد می شود

بازگردانده و گفته است برای برقرار شدن تناقض بین دو قضیه تنها وحدت نسبت حکمیه کافی است.

اگر امور هشتگانه در دو قضیه یکی نباشد ← نسبت حکمیه آنها یکی نخواهد بود.

در نظر فارابی ← وحدت نسبت حکمی، مستلزم وحدت های هشتگانه است.
 یعنی ← چون نسبت دو قضیه متحد باشد، امور هشتگانه نیز متحد خواهند بود.
 علاوه بر وحدت های مذکور، وحدت های دیگری از قبیل، وحدت مفعول، وحدت آلت، وحدت معدود و امثال آن را شرط دانسته اند و گفته اند که مثلاً بین قضایای زیر تناقضی نیست:
 علی خسرو را دوست دارد - علی هوشنگ را دوست ندارد
 ← دارای وحدت مفعول نیستند
 علی با خودنویس می نویسد - علی با قلم نی نمی نویسند.
 ← دارای وحدت آلت نیستند.
 علی بیست کتاب دارد - علی بیست قلم ندارد
 ← دارای وحدت معدود نیستند.
 * همه ی وحدت ها قابل تحویل به وحدت موضوع محمول است (همانند مثال های بالا)

تست

- ۱- جمله زیر با کدام یک از گزینه های زیر ارتباط دارد؟
 «التَّقِيضَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ وَلَا يَرْتَفِعَانِ»
- ۱- مانع الجمع ۲- مانع الخلو ۳- حقیقیه ۴- شرطی متصل
- ۲- در قضیه شرطی متصل جزء اول را و جزء دوم را می نامند.
- ۱- تالی، مقدم ۲- موضوع، محمول ۳- محمول، موضوع ۴- مقدم، تالی
- ۳- جمله ی «سقراط و افلاطون و ارسطو از اعظم فلاسفه قدیم بوده اند» چه نوع قضیه ای است؟
- ۱- قضیه مسوره ۲- قضیه طبیعی ۳- قضیه مهمله ۴- قضیه مخصوصه
- ۴- هرگاه دو قضیه در یکی باشند و در مختلف، در این صورت متضاد هستند؟
- ۱- کیف، کیف ۲- کم، کم ۳- کم، کیف ۴- کیف، کم
- ۵- کدام یک از وحدت های زیر به وحدت محمول بر می گردد؟
- ۱- وحدت شرط ۲- وحدت زمان و مکان ۳- وحدت کل و جزء ۴- وحدت مفعول

پاسخ سوالات تستی

۳-۱ * ۴-۲ * ۴-۳ * ۴-۴ * ۳-۵

تشریحی

۱- آیا قضیه محصوره یا مسوره از اقسام قضایای حملی است یا شرطی؟ آن را توضیح دهید.

پاسخ ← از اقسام قضایای حملی است. و آن قضیه ایست که در آن حکم بر افراد موضوع شده باشد، و کمیت آن افراد نیز تصریح شده باشد.

و همین قضیه است که در منطق و در علوم مختلف اعتبار دارد.

اقسام قضیه محصوره چهار مورد است: ۱- موجهه جزیه ۲- موجهه کلیه ۳- سالبه کلیه ۴- سالبه جزیه

۲- قضیه شرطی متصل را توضیح دهید؟

پاسخ ← قضیه ایست که در آن حکم شده است به اتصال و پیوستگی و ملازمه دو نسبت با عدم اتصال و پیوستگی و ملازمه و به عبارت دیگر قضیه شرطیه، قضیه ایست که در آن حکم شده است به ثبوت یا سلب نسبتی، بفرض ثبوت یا سلب نسبتی دیگر.

۳- تفاوت قضیه شرطی منفصله مانعه الجمع با منفصله مانع الخلو چیست؟ دو مورد.

پاسخ ← ۱) در مانع الجمع اجتماع آنها محال است ولی ارتفاع آنها جایز است در حالیکه در مانع الخلو اجتماع آنها ممکن است ولی ارتفاع هر دو یعنی نبودن هر دو محال است.

۲) در مانعه الجمع به تنافی دو جزء در صدق حکم شده است یعنی که هر دو جزء با هم صادق نتوانند بود ولی در مانعه الخلو به تنافی دو جزء در کذب حکم شده است.

۴- از وحدت های هشتگانه، کدام وحدت ها به موضوع و کدام به محمول باز می گردند؟ و وحدت نسبت حکمیه از نظر فارابی چیست؟

پاسخ ← وحدت شرط - وحدت کل و جزء به وحدت موضوع باز می گردند. وحدت قوه و فعل - وحدت زمان و مکان به وحدت معمول باز می گردند.

از نظر صائب فارابی وحدت نسبت حکمیه مستلزم وحدتهای هشتگانه است. یعنی چون نسبت در دو قضیه متحد باشد، امور هشتگانه نیز متحد خواهند بود.

۵- عکس مستوی را از نظر ابن سینا با متاخران مقایسه کنید؟

پاسخ ← ابن سینا: عکس عبارتست از این که موضوع را محمول کنیم و محمول را موضوع، با بقای کیف و صدق و کذب به حال.

متاخران: عکس عبارتست از تبدیل دو طرف قضیه، با بقای کیف (سلب و ایجاب) و صدق بحال خود. دو طرف قضیه در قضایای حملی موضوع و محمول است و در قضایای شرطی مقدم و تالی.

بخش پنجم - حجت یا استدلال

مقدمه

چنانکه معلوم است نخستین دسته از معلوماتی که ذهن را حاصل می شود احساسات و ادراکات است: نوزاد بتدریج صداهای مختلف را می شنود، مزه ی شیر مادر و شربت و چیزهای دیگر را در می یابد، به اطراف می نگرد و پدر و مادر و دایه و اطرافیان را می بیند، برخورد و تماس اشیا را با اندام های خود احساس میکند، درد و الم خود وقف می یابد... این احساسات بر اثر تکرار تأثیری در او می گذارد و در ذهن او باقی می ماند و تشکیل صورتهای جزئی (images) را می دهد و موجب می شود که از آن پس کودک اشخاص و اشیا را که سابقاً ادراک کرده است باز شناسد و از اشخاص و اشیا دیگر امتیاز دهد. پیوند اسنادی این صورت ها حکم نامیده می شود. و نخستین حکم های کودک ناظر به رابطه اشیا ی خارجی با خود او است. و به تعبیر ژان پیاژه روان شناس نامدار سوئیسی مبتنی بر خود مداری است و مدتی چند لازم است کودک این مرحله را پشت سرگذارد و رابطه خود اشیا را در نظر آورد. به تدریج ذهن را به هم پیوستن برخی حکم ها، حکم های تازه را کشف میکند. یعنی از آن چه می داند، به آن چه نمی داند می رسد (استدلال). بنابراین، استدلال یعنی کشف احکام مجهول به وسیله ی احکام معلوم، پیچیده ترین و کامل ترین عمل ذهنی است و همان است که پیشرفت تمدن و فرهنگ و کشف قضایای هندسی و معادلات جبری و فرمول های فیزیکی و شیمیایی و خلاصه هرگونه تحقیق را میسر ساخته است. آدمی تنها به اخذ و اقتباس معلومات از عالم خارج و از دیگران بس نمی کند، بلکه خود نیز درآموخته ها به تصرف می پردازد و از آنها به تدریج تازه می رسد و بدین سان بر میراث علمی و فرهنگی پیشینیان می افزاید و روز به روز دایره دانش و تمدن را وسعت می بخشد. حتی به مدد تفکر و تعقل و استدلال، بسیاری از معلومات خود را به طریق حس حاصل کرده و مدتها بدان اعتقاد جاذم داشته است، باطل و غلط می یابد. مثلاً زمین به نحو محسوس و آشکار ساکن است و خورشید به گرد آن می گردد و همین امر که حس و تجربه روزانه مویذ آن است، قرن های متمادی مورد قبول مردمان و حتی دانشمندان و متفکران بود، تا اینکه سرانجام با استدلال علمی بطلان آن به ثبوت پیوست. همین عمل ذهن یعنی کشف قضایای مجهول به وسیله قضایای معلوم، حجت یا استدلال نام دارد. و بحث درباره آن از اهم مباحث منطقی است. و تمام مباحثی که در جلد نخست و در جلد دوم تا بحال دیده ایم، مقدمه این مبحث بوده است. و آنچه گفتیم معلوم شد استدلال عبارت است از: تالیف یک سلسله قضایا است برای کشف قضیه ای مجهول. بدین طریق که ذهن بین چند قضیه حکم ارتباطی دقیق و منتظم برقرار می سازد، تا از پیوند آنها نوزادی که نتیجه نامیده می شود، زاده شود و بدین ترتیب نسبتی مشکوک و مبهم به نسبتی یقینی و محقق و صریح تبدیل یابد. مثلاً من نمی دانم آیا باید از اصل لذت پیروی کنم یا از اصل فضیلت. اما آنچه یقین دارم این است که "ممن خواهان خوشبختی ام" و چون با استدلال کورکورانه به لذات و خوشیها با این نتیجه می رسم که باید از فضیلت پیروی کنم. ذهن در حال استدلال سرگرم تکاپو و جستجو و سنجش و سبک سنگین کردن است. کار استدلال کشف و آفرینش و نوآوری است. در استدلال شخص به دنبال چیزی است و ذهن برای یافتن آن مطلوب در جنب جوش است. عمل ذهن در اینجا با عمل آن در محسوسات و بدیهیات و یادآوریها کاملاً متفاوت است. چه در قضایای محسوس از قبیل (یخ سرد است - خورشید گرم است) یا در قضایای بدیهی از قبیل (کل اعظم از جز است) - اگر از دو مقدار متساوی یک مقدار معین کم شود، باز آن دو مقدار با هم مساوی اند - اجتماع نقیض محال است. ذهن برای اذعان به نسبت محتاج به تأمل و

استدلال و چون و چرا نیست و این نوع قضایا قضایای است روشن و بدیهی و خود بخود معلوم که با شهود مستقیم در یافته می شوند. یعنی همین که ذهن موضوع و محمول و رابطه را در نظر بگیرد، جزم و یقین به صدق نسبت برایش حاصل می شود. اما از این قبیل قضایای معدود و محدود که بگذریم، سایر قضایا چنین نیستند و ذهن نمی تواند بی درنگ و بی مقدمه یقین و اعتماد به آنها حاصل کند. از قبیل: زمین کروی است - زمین متحرک است - مجموع زوایای مثلث مساوی دو قائمه است - جیوه هادی الکتریسته است - هوا دارای وزن است - فاصله زمین تا ماه مساوی فلان قدر است - جرم ماه و قدرت جاذبه آن مساوی فلان مقدار است. این قبیل قضایا باید به مدد چند قضیه ای دیگر که بالاخره در تحلیل به مبادی اولیه منجر می شود به اثبات برسند. پس قضای محسوس ضروری در حکم جوی کم عرضی است که آدمی با یک گام و بدون هیچ تکلف و تجشمی از آن می گذرد. در صورتی که قضایای بدیهی به منزله نهری است عریض که باید از روی تخته سنگ هایی که وسط آن افتاده عبور کرد و از یک طرف به طرف دیگر رسید. چنان که برای اثبات فلان قضیه هندسه، یا حل فلان معادله ریاضی، باید مقدماتی زیاد فراهم ساخت و در پی هم چید تا به نتیجه رسید. پس استدلال برخلاف شهود مستقیم که دفعی و بی واسطه است عملی است تدریجی و پیش رونده و مستلزم پیمودن راهی کوتاه یا طولانی. در اینجا ذهن باید منازل و مراحل چند را به ترتیب یکی پس از دیگری بپیماید تا به مقصود رسد. و به همین جهت آن را شناسایی حرکتی یا نطقی می نامند. در این سیر ذهن گاه از علت بسوی معلول می رود و گاهی از معلول به علت. زمانی به تحلیل می پردازد. و زمانی به ترکیب. در یک راه از جزئی به کلی می رسد، و در راه دیگر از کلی به جزئی. قضیه ای که جز حجتی باشد، یعنی برای اثبات مطلوبی بکار رود (خواه در استدلال قیاسی؛ خواه استقرایی، خواه تمثیلی).

اقسام حجت

قیاس - استقرا - تمثیل

حجت یا استدلال (یعنی رفتن از قضایای معلوم به قضایای مجهول) زمانی که ذهن از قضایای کلی به نتایج جزئی می رسد، مثلاً از قانون کلی بسوی موارد اعمال آن، یا از حکم کلی به اطلاق آن بر مصادیق محدود می آید و در این صورت قیاس را بکار برده است. و زمانی هم است که از قضایای جزئی بطریق تعمیم به قضایای کلی می رسد و در این حال به استقرا پرداخته است، گاهی نیز حکمی را درباره چیزی محقق می داند، به چیزی دیگر که از جهتی با آن همانند است سرایت می دهد و در این صورت به تمثیل یا استدلال تمثیلی دست زده است و در هر سه صورت ذهن به تحلیل و ترکیب توسل جسته است. باید بین حجت و مطلوب باید یقین تناسبی باشد، و الا استلزام ممکن نخواهد بود. از این ۳- قسم استدلال نخست قیاس است که نتیجه اش ضروری و کاملاً متقین است.

استقراء

حجتی است که در ذهن از قضایای جزئی به نتیجه ای کلی میرسد. دونوع است ۱- تام ۲- ناقص

استقرا تام: یعنی افراد مورد نظر محصور و معدود باشند و هر یک جدا جدا مورد بررسی قرار گرفته باشند، و پس از آن حکم کلی صادر شود. به عنوان مثال: مدار یک یک ستارگان منظومه شمسی را ملاحظه می کنیم و میبینیم که دارای مداری بیضی است. و آنگاه حکم می کنیم که همه ستارگان منظومه شمسی دارای مدار بیضی اند.

استقرا ناقص: یعنی افراد مورد نظر نامعدود باشند و ما تعدادی از آنها را متصف به صفتی بیابیم و آنگاه این حکم را تعمیم دهیم و بگوییم همه افراد آن کلی دارای صفت هستند. مثلا دراثنای سرشماری شهری ملاحظه می کنیم که هایمه خانواده هایی که تاکنون به آنها مراجعه کرده ایم مسلمان بوده اند و آنگاه حکم می کنیم که همه خانواده های شهر مسلمانند.

تمثیل

تمثیل یا استدلال تمثیلی حجتی است که در آن حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می کنند. به عبارت دیگر وقتی دو چیز وجه اشتراک، یا وجه شباهتی داشته باشند، حکم می کنیم که در نتیجه آن وجه اشتراک نیز همانند خواهند بود.

قیاس

قولی است فراهم آمده از چند قضیه بنحوی که از آن قول ذاتا قول دیگری لازم آید. مثال: هوا سرد است - و هر جسمی درای وزن است. این گفتار مرکب از دو قضیه است و از این دو قضیه بالذات قضیه دیگری لازم می آید و آن این است که هوا دارای وزن است.

اقسام قیاس

اقترانی - استثنایی

اقترانی: قیاسی است که در عین نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل در مقدمات آن مذکور نباشد. مانند: گاو علفخوار است - هر علفخواری دارای ادرار قلیائی است پس: گاو دارای ادرار قلیائی است. در این قیاس نه خود نتیجه و نه نقیض آن هیچ یک بالفعل در دو مقدمه ذکر نشده است. استثنایی: آن است که عین نتیجه یا نقیض آن بالفعل در مقدمات مکور باشد. مانند: اگر این مایع اسید است، رنگ تورنسل را قرمز می کند - لیکن اسید است. پس: رنگ تورنسل را قرمز میکند - لیکن رنگ تورنسل را قرمز نمی کند پس این مایع اسید نیست.

اشکال چهارگانه قیاس اقترانی

همانطور که می دانید در قیاس اقترانی سه حد وجود دارد؛ حد اصغر، حد اکبر، حد وسط.

اما موقعیت حد وسط نسبت به اصغر و اکبر در دو مقدمه قیاس، صورتهای مختلفی دارد که قیاس براساس آن ها چند گونه است. به عبارت دیگر قیاس اقترانی از لحاظ موقعیت حد وسط در صغری و کبری آن به چهار شکل مستقیم می شود. این چهار شکل عبارت است از: شکل اول: حد وسط یا محمول در صغری است و موضوع در کبری

شکل دوم: حد وسط یا هم در صغری محمول است و هم در کبری

شکل سوم: حد وسط یا هم در صغری موضوع است و هم در کبری

شکل چهارم: حد وسط برعکس شکل اول است، یعنی در صغری موضوع است و در کبری محمول هریک از این صورت ها را شکل می نمایند بر همین اساس منطق دانان شکل را اینگونه تعریف کرده اند

۱. شکل یعنی قیاس اقترانی به لحاظ موقعیت حد وسط نسبت به طرفین

۲. شکل اول زمین (موضوع) (اصغر) سیاره (محمول) (حد وسط) است. (صغری)

۳. هر سیاره (موضوع) (حد وسط) کروی (محمول) (حد اکبر) است (کبری)

۴. زمین کروی است (نتیجه)

۵. شکل دوم حد وسط دو مقدمه قیاس (صغری و کبری) محمول واقع شود

۶. هر سنگی (موضوع) (اصغر) جامد (محمول) (حد وسط) است (صغری)

۷. هیچ جیوه ای (موضوع) (اکبر) جامد (محمول) (حد وسط) نیست (کبری)

۸. شکل سوم حد وسط در حد دو مقدمه یعنی هم در صغری هم در کبری موضوع باشد

۹. هر انسانی (موضوع) (حد وسط) حیوان (محمول) (اصغر) است (صغری)

۱۰. هر انسانی (موضوع) (حد وسط) جسم (محمول) (کبر) است (کبری)

بعضی حیوان ها جسم هستند

۱۱. حد وسط در صغری موضوع و در کبری محمول باشد

۱۲. هر انسانی (موضوع) (حد وسط) حیوان (محمول) (اصغر) است (صغری)

۱۴. هر کاتبی موضوع (موضوع) (اکبر) انان (محمول) (حد وسط) کبری

۱۵. بعضی حیوان ها کاتب اند: نتیجه

تست

۱- کدام قسم استدلال نتیجه ای ضروری و کاملاً متعین است؟

۱-قیاس ۲-تمثیل ۳- استقراء ۴-اقترانی

۲- کدام یک از قیاس ها نه خود نتیجه و نه نقیض آن هیچ یک بالفعل در دومقدمه ذکر نشده است؟

۱-اقترانی ۲-استثنایی ۳-فقهی ۴-۱،۲

۳- کدام یک موارد زیر را فقیهان کاربرده و آن را چه می نامند؟

۱-تمثیل ۲-استقراء ۳-قیاس ۴-استثنایی

۴- مهم ترین و قاطعترین قسم حجت و اساسی ترین بحث منطق صوری چیست؟

۱-استقراء ۲-تمثیل ۳-قیاس ۴-هیچ کدام

۵- لفظ discursif از چه ریشه ای است؟ و به چه معناست؟

۱-لاتینی-حرکت و دویددن ۲-یونانی-حرکت ۳-لاتینی-سخن گفتن ۴-یونانی-سخن گفتن

پاسخنامه تستی سوالات

۱-۱ * ۱-۲ * ۱-۳ * ۳-۴ * ۱-۵

تشریحی

۱- چه عاملی آدمی را بر میراث علمی و فرهنگی پیشینیان می افزاید و نتیجه ی این امر چه می شود؟

جواب: آدمی تنها به اخذ و اقتباس معلومات از عالم خارج و از دیگران بس نمی کند، بلکه خود نیز در آموخته ها به تصرف می پردازد و از آنها به نتایج تازه ای می رسد.

۲- استدلال بر خلاف **شهود مستقیم** که دفعی و بی واسطه است چه عملی است؟

جواب: عملی است تدریجی و پیش رونده و مستلزم پیمودن راهی کوتاه یا طولانی.

۳- قیاس اقترانی را تعریف کنید؟ قیاسی است که عین نتیجه یا نقیض آن بالفعل در مقدمات مذکور باشد

۴- شکل سوم از اشکال چهارگانه قیاس اقترانی را توضیح داده و مثال بیاورید؟ حد وسط هم در صغری هم در کبری موضوع باشد به عنوان مثال: هر انسانی حیوان است- هر انسانی جسم است- نتیجه: بعضی حیوان ها جسم هستند.

۵- علت اینکه در شکل اول صغری باید موجه باشد چیست؟ آنست که اصغر در تحت اوسط واقع شود و به عبارت دیگر در اوسط مندرج شود تا حکمی که در کبری درباره اوسط می شود به اصغر هم سرایت کند.

بخش ششم - قیاس از نظر ماده

صناعات پنجگانه

صورت و ماده قیاس

استحکام ، صحت و اعتبار قیاس هم به درستی صورت و هم به درستی ماده است یک عمارت در صورتی که مستحکم خواهد بود که هم ماده شایسته و هم صورتی درست و متناسب اصول فنی به کار رفته باشد. دو قیاس زیر را مورد توجه قرار دهید:

۱- جلیدیه عدسی محدب است. هر عدسی محدبی تصویر را معکوس میکند

نتیجه = جلیدیه تصویر را معکوس میاندازد.

۲- احمد مریض است. هر مریضی چشم خورده است

نتیجه = احمد چشم خورده است.

قیاس های ذکر شده از نظر صورت کاملا یکسان است و ضرب اول شکل اول است و قالب هر دو به صورت: الف ب است. هر ب ج است.

نتیجه = الف ج است.

اما اعتبار ماده آنها یکسان نیست. به طوری که در قیاس نخستین ماده کبری امری یقینی است که از راه تجربه بدست می آید در صورتی که کبری قیاس دوم از خرافات و وهمیات است.

بنابراین قیاس اول هم از حیث ماده و هم از حیث صورت درست است اما در قیاس دوم صورت درست اما از حیث ماده بی اعتبار است.

اکنون اقسام مختلف موادی را که در قیاس به کار می بریم را بیان میکنیم و سپس به توضیح و شرح آنها خواهیم پرداخت.

مواد مختلف قیاس

مواد گوناگونی در قیاس برحسب استقراء به کار برده میشود که عبارت است از: ۱- محسوسات ۲- مجربات ۳- اولیات محسوسات = قضایایی که از راه حس برای انسان حاصل میشود مانند برف سفید است / آتش سوزان است. همچنان میتوان آگاهی انسان را از فکر، ترس، خشم، غم و شادی جزو همین نوع دانست چرا که آنها از راه حواس باطن درک میشوند و ذهن برای درک آنها احتیاجی به کمک عقل ندارد به همین جهت گاهی به جای محسوسات، مشاهدات به کار میبرند که هم مشاهده حسی و بیرونی و هم مشاهده درونی را شامل میشود. همچنین در شفا در پی مطلبی که ذکر شد میگوید: (البته قانون کلی که از راه تجربه بدست می آید و هرگز خلاف آن دیده نمیشود حتما دارای علتی است که بر منطقی نیست بلکه بر عهده فلسفی است بنابراین سندیت اصل علیت و سندیت امور تجربی در نزد منطقی مبادی میشود اقتناص تصورات و تصدیقات به توسط حواس میتوان انجام داد). و ابن سینا میگوید: (محسوسات جزئی برای ما اقدم و اعرف (شایسته تر) است. زیرا نخستین چیزی که درمیابیم و می شناسیم همان محسوسات و خیالات ماخوذ از محسوسات است و سپس از رهگذر این محسوسات به کلیات میرسیم. با این وجود باید توجه داشت که حس بما هو حس مبادا برهان نیست بلکه عقل از امور محسوس قضایای معقول خارج میکند و این قضایای جدید مبادا برهان است.

بنابراین چنانکه دانای یونان بیان کرده که از راه حس تنها هیچ معرفتی علمی حاصل نمی شود .

مجربات

مجربات = قضایایی که از راه حس و مشاهدات مکرر و با قیاسی خفی بدست آمده است و قیاس خفی آن این نکته را در بر دارد که چون چیزی مداوم در پی چیز دیگر حاصل میشود و هرگز از آن منفک و جدا نشود حتما معلول آن است که امری تصادفی و اتفاقی است. در واقع توالی یکنواخت و پیاپی امور ما را به این درک که بین آنها رابطه علیت است راهنمایی میکند.

مثال متداول منطقیان = سقمونیا مسهل صفر است و مثال هایی دیگر همچون: آهن هادی حرارت است.

و در کل تمام قوانینی که در علوم تجربی از راه مشاهده و آزمایش بدست آمده است.

اولیات

الویات یا بدیهیات اولیه قضایایی هستند که به ذات مورد تصدیق عقل قرار میگیرند. یعنی ذات آنها است که موجب یقین به آنها میشود نه امری دیگر. و فرد در توجه به آنها این چنین تصور میکند که عالم پیوسته و مدام به وسیله آنها برقرار بوده است.

در این نوع از قضایا همین که ذهن موضوع و محمول و نسبت حکمیه را بتواند تصور کند به نسبت حکمیه یقین پیدا میکند. یعنی نفس اجزاء است که سبب یقین به آنها میشود. و موضوع برای ذات خود حکم ثابت یا نفی محمول برای خود میکند. همانند این قضیه: (هرکلی از جزء خود اعظم است) که قضیه ای عقلی و اولی که استفاده شده از حس یا استقراء نیست. ممکن است که حس تصور کل یا جزء را در ذهن ما برانگیخته باشد اما تصدیق به بزرگتر بودن کل از جزء امری فطری است.

اولیاتی که در علوم ریاضی بکار میروند علوم متعارفه نامیده میشوند. همانند: (هرگاه بر دو مقدار مساوی یک مقدار افزوده شود باز با هم مساوی اند).

محسوسات و اولیات قاضایی بدیهی اند که احتیاج به اثبات ندارند بلکه بذات معلوم اند یعنی قضایای دیگر بوسیله آنها معلوم میشوند اما آنها خود بدیهی اند. و سلسله استدلال های قیاسی در تحلیل توسط آنها منجر میشوند. بنابراین از مبادی و پایه علوم هستند. چنانکه معلم اول (ارسط) به بهترین صورت ممکن باطل بودن نظر سوفسطائیان آشکار میکند.

سوفسطائیان برای نفی علم و استدلال بیان کرده اند وقتی ما بخواهیم یک مطلب مجهولی را اثبات کنیم بناچار باید از چند مقدمات بهره ببریم حال آن که مقدمات خود نیاز به اثبات دارند و باید توسط مقدماتی دیگر به اثبات برسند و این رشته همچنان ادامه میابد و در نهایت کار به تسلسل میرسد در نتیجه اثبات هیچ چیز میسر نیست.

ارسطو در جواب بیان میکند: همه چیز به اثبات نیاز ندارند و قضایایی وجود دارند که خود به خود معلوم و بدیهی و برای هر شخص قابل قبول اند و به طور کلی همه معلومات نیاز به اثبات ندارند. به عنوان مثال:

در هندسه قضیه بیست و چهارم توسط توسط چند قضیه قبل از خود به اثبات رسیده است و آنها توسط قضایایی دیگر و وقتی این سیر را ادامه دهیم به علمی میرسیم که غیرقابل اثبات هستند و برهان با آنها شروع میشود.

در نتیجه آنکه برخی قضایا بدیهی اند و برخی دیگر توسط برهان معلوم میشوند و اینچنین نیست که همه قضایا مجهول باشند..

متواترات

متواترات قضایایی هستند که به چون افراد بسیاری که احتمال تبانی و یکی شدن بین آنها نیست برای فرد یقین و اطمینان خاطر ایجاد میکند مثل: پاریس پایتخت فرانسه است.

قضایای مقرون به حد وسط

قضایایی که حد وسط همراه آنهاست این قضایا قیاسشان در فطرت ثابت است مثل: ((عدد دو نصف عدد چهار است.)) این قضایا اگرچه امری بدیهی و اولی نیستند ولی همراه حد وسطی ذکر میشوند که ذهن هرگز از آن غافل نمیشود و برای یافتن آن نیازی به تجسم نیست و هرگاه دو قضیه در ذهن تجسم شود حد وسط هم همراه آن تجسم میشود و درستی آن حاصل میشود البته باید توجه داشت که ذهن در مثال های بزرگ و پیچیده احتیاج به تامل بیشتری دارد.

حدسیات

حدسیات قضایایی هستند که از راه حدس برای انسان معلوم میشوند. مانند: (نور ماه از خورشید است). و این بعد از مشاهده اختلافات تشکلات ماه برحسب دوری و نزدیکی از خورشید است و شخصی که در این امر فکر کند شکی برایش ایجاد نخواهد شد و در واقع قیاس در این قضایا مستتر است. اگر این اختلافات برحسب اتفاق بود و هیچ ارتباطی به خورشید نداشت در طول دوران به یک شکل ایجاد نمیشد به همین دلیل در حس قیاسی بالقوه وجود دارد و به قول خواجه مناسبتی تام با مجربات دارد.

این شش قسمی که در ابتدا شرح کردیم قضایای یقینی اند و در برهان کاربرد دارند که آنها را ((واجب قبولها)) مینامند و دو قسم آخر یعنی قیاس هایی که حد وسط همراه آنهاست و حدسیات در حقیقت از مبادی نیستند اما چون همراه با قیاسی هستند که بدون هیچگونه تجسمی حکم برای آنها کسب میشود آنها را نیز از مبادی میدانند.

مقبولات

مقبولات قضایایی هستند که چون از بزرگانی معتبر نقل شده اند مورد قبول واقع میشوند بدون اینکه با برهان به اثبات رسیده باشند. مقبولات در خطابه کاربرد دارد مثل: (هرکه آن کند که نباید بکند آن بیند کا نشاید).

وهمیات

وهمیات قضایایی که قوه وهم موجب اعتقاد به آنها میشود مثل: هر موجودی دارای جهت است

مشهورات

مشهورات قضایایی که زبان زد همه مردم دانشمندان یا اکثر آنهاست مثل: عدل نیکو است. این قضایا ذاتا مورد تصدیق نیستند. مشهورات نه عقلی اند و نه وهمی بلکه درمسائلی که مورد توافق همه استو از آغاز کودکی با فرد انس گرفته است در وجود آدمی ثابت شده اند و گاهی هم مسالمت جویی، اخلاق انسانی و یا سنت های دیرین سبب پایداری آنها شده است.

مشبهات

مشبهات قضایایی که به مشهورات یا مسلمات یا مقبولات شباهت دارند ولی در واقع با آنها متفاوت اند در نتیجه قضایایی اند که در حقیقت در آنها اشتباهی وجود دارد و تنها در صورت درست هستند و به دلیل شباهت به حق رواج میابند و وقتی آنرا به صورت باطل به کاربرند مشبهات مینامند مانند: هر عینی مبصر است (در حالیکه مراد از عین چشمه آب باشد). مشبهات و وهمیات ماده قیاس سوفسطائیان را شکل میدهند.

مظنونات

مظنون ازذاتیات قضایایی هستند که ذهن آنها را تصدیق میکنند اما نه تصدیق ثابت بلکه همواره امکان مخالف آن هم به ذهن میآید ولی ذهن آن را بر مخالفش برتری میدهد یعنی احتمال آن را بیش از مخالف آن میداند اما اگر امکان مخالف آن به ذهن نیاید وقتی مخالفش به ذهن نشان داده شود ذهن از پذیرفتن آن امتناع میکند و آن را ممکن نمیداند مظنون خالص نیست بلکه معتقد است و اگر در صورت مظنون نامیده شود به خاطر اشتراک اسم است. موارد استفاده مظنونات در قیاس خطابی است.

مسلمات

مسلمات یا وضعیات قضایایی هستند که شخص مورد نظر آن را قطعی دانسته و متعهد شده است و آن را در حجتی که بر ابطال رای او تالیف میکنند بکار میبرند. این قضایا در جدل کاربرد دارند.

مسلمات در کتب منطق گاهی به معنی وسیع و گاهی محدود به کار رفته است. مثلا ابن سینادر اشارات آن را به معنی عامی که شامل یقینات و مشهورات و وهمیات میشود بکار برده است.

مصادرات

مصادقضایایی هستند که متعلم در آغاز تعلیم آن را میپذیرد تا بعد آن در علمی دیگر یا در همان علم ثابت شود. این تسلیم اگر به روش ناشناختن باشد مصادرات و اگر از روی چشم پوشی باشد اصول موضوعه خوانده میشود و این قضایا تنها در مبادی علوم کاربرد دارند. مصادرات، اصول موضوعه و وضعیات را مسلمات میخوانند.

مخیلات

مخیلات قضایایی هستند که نه به خاطر ایقاع بلکه به منظور تخیل بکار برده میشود برای اینکه چیزی را چیز دیگر به نظر بیاورند و نفس شنونده را برانگیزند. این نوع قضایا با اینکه یقین ایجاد نمیکند اما تاثیری شگرف بر ذهن دارند و هدف گوینده ایجاد رغبت یا میل بر شنونده است. مثلاً عسل را به قی تشبیه میکنند تادرون فرد از آن متنفر شود و تهور را شجاعت معنا میکنند تا طبع فرد به آن راغب شود. تشبیهات بدیع و اغراق های ادبی همه از همین نوع هستند.

صناعات پنج گانه

برحسب اینکه مقدمات قیاس از چه نوع باشد ارزش آن متفاوت است. بدین ترتیب پنج صناعات (صناعات خمس) تشکیل میشود که ارسطو در مورد هر یک رساله ای خاص مطرح میکند. که عبارتند از:

۱- برهان

۲- جدل

۳- سفسطه

۴- خطابه

۵- شعر

فایده ی هر کدام بر شرح زیر است:

برهان= تبیین قاطع

جدل= رایب مشهور

مغالطه= اعتقاد جازم غیر مطابق

شعر= تخیل

خواجه در مورد صناعات خمس میگوید: برهان جمله صادق و مواد شعر کاذب و مواد جدل، مغالطه و خطابه آمیخته از تحقیق دور است و همچنین گفته اند مواد برهان از واجبات و مواد مغالطه از ممتنعات و سه مواد دیگر از ممکنات اکثری، اقلی و متساوی است.

برهان

برهان قیاسی است که منحصرًا از یقینات تشکیل میشود به همین دلیل شریف ترین نوع قیاس است یعنی هم صورت و هم ماده در نهایت استواری است و در نتیجه آن هم کاملاً درست است و فرصتی برای چون و چرا نیست.

دلیل استحکامات ریاضیات و قاطعیات هم استفاده از برهان است که در آن‌ها از چهار نوع دیگر استفاده نمیشود. زیرا که ماده برهان یقین و استوار است و صورت آن هم منتج شکل اول یا شکل دوم است که شکل اول اشرف ضروب است.

اقسام برهان

۱- برهان لمی

۲- برهان انی

برهان لمی

از علت پی به سراغ معلول می‌بریم به عبارت دیگر برهانی که حد وسط آن علت وجود اکبر برای اصغر باشد و فی نفسه دلیل را بیان میکند.

برهان انی: از معلول پی به وجود علت می‌بریم ولی برعکس برهان لمی فی نفسه دلیل را بیان نمیکند.

مثال برهان لمی: پزشک در تحقیقات خود پی به وجود پشه‌ی مالاریا می‌برد و درمی‌یابد که سرفه‌ی اهالی از وجود پشه‌ی مالاریا است.

مثال برهان انی: پزشک با توجه به سرفه‌ی بیماران متوجه وجود پشه‌ی مالاریا میشود.

حد وسط در برهان لمی سبب اتصال موضوع و محمول میشود. که این نوع در برهان لمی است که هم سبب تصدیق حکم و هم سبب وجود آن انتساب را در خارج بیان میکند. پس به طور کلی برهان لم بیان علت میکند. اما در برهان انی تنها توان تصدیق وجود دارد اما از وجود علت خارجی نمیتوان سخن گفت به عنوان مثال (علی ورشکسته شده است): یک جمله ای است که تنها میتوان تصدیق کرد اما از علت ورشکستگی علی سخنی به میان نیامده است.

اگر حد وسط علت بدست آوردن تصدیق باشد و هم سبب اتصال اصغر به اکبر باشد برهان، برهان لمی و در غیر این صورت برهان انی است. در نتیجه چون برهان لم، چون علت وجود اکبر را در خارج برای اصغر بیان میکند و از علت به معلول میرسد بیش از برهان ان معتبر است.

ترجمه عبارت عربی برهاننا باللم..... (یعنی برهان بر دو قسم است ۱- لمی، ۲- آنی رسیدن از علت به معلول لمی و برعکس انی. لمی مقدم بر انی و در یقین محکم و استوار است.)

خداوندگار منطق خود میگوید: برهان لمی شایسته تر از برهان انی است زیرا که از علم به علت، علم به معلول حاصل میشود اما علم از معلول به علت، علم به علت به صورت یقینی حاصل نمی شود چرا که معلول ممکن است علل مختلف داشته باشد. به همین منظور خواجه در کتاب اشارات بیان میکند: و احق البراهین باسم البرهان هو برهان لم، لانه معطی للسبب فی وجود و العقل

و سپس میگوید دو مقدمه برهان لم هم در وجود و هم در عقل مقدم بر نتیجه اند اما مقدمات برهان ان فقط سبب در عقلند ولی در طبع مقدم نیستند. در کل برهان لم (علم از علت به معلول) به مراتب یقین بخش تر از برهان ان (علم از معلول به علت) است.

برای واضح تر شدن این موضوع ارسطو مثالی تحت عنوان زیر بیان میکند: ((اگر ما از طریق محاسبات دقیق نجومی و حایل شدن زمین بین ماه و خورشید علم به گرفتنامه حاصل کنیم به طریق لم رفته ایم و اگر از مشاهده مستقیم خسوف حکم به حایل شدن زمین و ماه کنیم به طریق ان رفته ایم.

لازم به ذکر است که ابن سینا در این باره میگوید که علم اعلی برهان لم و علم اسفی علم ان میباشد.

مطالب علمی

چنانکه بیان کردیم برهان قیاسی معتبر و قابل اعتماد است به همین سبب چون منطق مشرف بر علوم مختلف است کلیاتی را که به کار می رود را مورد بحث قرار می دهد از جمله مطالب علمی (معلومات مطلوب) که عبارت است از: سوالاتی که در علوم مختلف مطرح میشود. که مهمترین آن بر سه قسم است: ۱-مطلب ما ۲-مطلب هل ۳-مطلب لم و چون هر یک بر دو قسم تقسیم میشود مجموع شش قسم است.

مطلب ما-ما بر دو قسم { ۱-مای شارحه: سوال از مفهوم لفظ (چیست یا یعنی چه). این ما مقدم بر همه مطالب است زیرا نخستین چیزی که فرد باید بداند دانستن معنی لفظ است. ۲-مای حقیقه: سوال از حقیقت و ماهیت شی (چیست). در جواب باید تعریف شی که تفضیلی ماهیت است سوال شود. }

مطلب هل

هل بر دو قسم است

۱- هل بسیطه : پس از مای شارحه ذکر میشود و آن سوال از وجود شی میکند (آیا موضوع وجود دارد یا نه). محمول هل بسیطه ((موجود)) است و دلیل نامگذاری به هل بسیطه مطلوب آن وجود شی است وجود مطلق یعنی سوال وجود عدم شی است.

۲- هل مرکبه: درباره وجود مقید (آیا موضوع متصف به فلان وصف است یا نه). واضح است که هل مرکبه پس از هل بسیطه ذکر میشود چون تا وجود چیزی معلوم نشود سوال از مقید بودن به چیزی بیهوده است و به اصطلاح ثبوت شی برای شی فرع ثبوت مثبت له است.

مطلب لم- سوال از علت است و بر دو قسم است ۱- لم ثبوت ۲- لم اثبات به عبارت دیگر مطلب لم آن است که تعرف علت جواب هل میکند و آن یا تنها برای تعرف علت تصدیق است و یا برای تعرف علت وجود. به عنوان مثال :

میگویند احمد با فلانی دشمن است . ما میگوییم چرا یا به چه دلیل؟

در اینجا دو نکته ذکر میشود ۱- میخواهیم دلیل دشمن شدن احمد را بدانیم (لم ثبوت) ۲- دلیل دشمنی او را سوال میکنیم یعنی میپرسیم تو به چه دلیل به دشمنی او پی بردی (لم اثبات)

جدل

جدل عبارت است از پرسش و پاسخ میان دو نفر. به اینصورت که یک فرد مدام از دیگری سوال کند و عقیده او را در مورد امری بفهمد و او را به بررسی مطلب دعوت میکند و آن فرد سوالها را پاسخ میدهد. آن شخص که از عقیده‌های دفاع میکند، حافظ وضع (یعنی طرفدار یک عقیده) یا مجیب نامیده میشود و بسیار تلاش میکند که الزام نشود. و آن کس که میخواهد عقیده او را نقض کند سائل یا ناقض وضع نامیده میشود. و هر دو جدلی نامیده میشوند. منظور از وضع نظری است که برای آن معتقدی باشد مانند مذاهب و ادیان مختلف که دارای پیروان ملتزم میباشند. هدف سائل آن است که حافظ وضع را به تناقضگویی بکشانند و از سخنان او فرصتی برای مجاب کردن او بدست آورد. و هدف مجیب آن است که در بنیست نیافتد. پس محاوره جدلی حالتی از مکالمه دارد که لفظ دیالکتیکون در یونان درست به همین معنی به کار رفته است (دیا= دو، لکتیکون= گفتار).

فن جدل عبارت است از مجموعه قواعد و اصولی که هم سائل و هم مجیب را برای غلبه بر حریف راهنمایی میکند.

بهترین نوع جدل همان محاورات سقراطی است که در ابتدا از شخص سوال میکند و وانمود میکند که پاسخ آن را نمیداند سپس سوال دیگری از او میپرسد این سوالها که حساب شده‌اند تا در نهایت شخص را به تناقضگویی میکشانند.

ماده قیاس جدلی مشهورات و مسلمات است به این ترتیب چون مجیب مسلمات را در مقدمه استدلال خود قرار میدهد نتیجه هم برای او مورد قبول میباشد و سائل باید با مهارتی خاص حریف خود را به تناقضگویی بکشانند و یا از مسلمات مجیب برای رسیدن به نتایجی که بطالانش آشکار است استفاده نماید و ((چون هدف از جدل الزام غیر است مطمئنا مشتمل بر

نوعی نزاع است و در اقلب اوقات جدل به استفاده از نوعی عناد احتیاج دارد پس کسی که جدل میکند نه یک روش استادی را تشریح میکند و نه روش عالمی که علمی را ابداع میکند به همین دلیل ارسطو با این شیوه مخالف است و آن را نوعی تمرین در سخنگویی مبینداند که موجب یقین نمیشود زیرا فن جدل به جای توجه به اشیاء به عقاید اشخاص در مورد اشیاء میپردازد.

در مقدمات برهانی استدلال کننده همیشه خود قاطع سخن میگوید، در حالیکه در مقدمات جدلی همیشه عقیده طرف سوال میشود و از او خواسته میشود که بین دو طرف تناقض یکی را برگزیند و هنگامی که فرد آن را انتخاب کند او همان را مقدمه قیاس قرار میدهد.

قضیهای که با ادات استفهام مورد سوال سائل است قضیه جدلی و پس از اینکه مجیب به آن پاسخ داد و سائل آن را جزء قیاس کرد مقدمه جدلی نام میگیرد و نتیجه قیاس را که در علوم برهانی مطلوب مینامند در جدل وضع خوانده میشود و معنی وضع همان دعوی است که به اثبات یا ابطال آن میپردازند.

در جدل امکان استفاده از استقراء وجود دارد. بقول خواجه طوسی اگرچه قیاس به عقل نزدیکتر است و التزام آن تمامتر، اما استقراء به حس نزدیکتر است و در اقناع مفیدتر.

جدل را نباید با مناظره اشتباه کرد. زیرا که در مناظره دو شخص که به دو عقیده متقابل معتقدند بدون هدف الزام یکدیگر به بحث میپردازند تا در نهایت حقیقت را کشف کنند و هنگامیکه حق بودن یکی از طرفین آشکار شود طرف مخالف آن را قبول میکند.

سفسطه یا مغالطه

هر قیاسی که برای نقیض وضعی به کار گرفته شود یعنی برای باطل کردن عقیده ای به کار رود نسبت به صاحب آن وضع تبکیت (یعنی در هم کوفتن) نامیده میشود. حال اگر قیاسی صورت و ماده آن کاملاً درست باشد تبکیت را تبکیت برهانی و اگر مقدمات آن تشکیل شده از مشهورات و مسلمات باشد تبکیت جدلی مینامند اما اگر مقدمات در معنی حق نباشد بلکه تنها شبیه به حق باشند آن را قیاس سوفسطایی میخوانند. پس کسی که قضایای شبیه به حق را بجای حق بکار برد و از این طریق شبیه به برهانی میجوید مغالطه و سوفسطایی نامیده میشود (همچنانکه کسی را که تشبه به جدلی میجوید یعنی قضایای شبه مشهور را بجای مشهور بکار میبرد صناعت او را مشاغبه مینامند). پس ماده سفسطه مشبهات یعنی قضایای شبیه به یقین است و دلیل کاربرد شبه یقین در این نوع قیاسات آن است که آن ها را بر عقول رواج دهند و علت به غلط افتادن شونده. به طور کلی اینست که ذهن چیزی را بجای شبیه آن میندازد و حکم خاص یکی را به دیگری منتقل میسازد.

خلاصه آنکه سفسطه شبیه استدلال صحیح است اما در واقع چنان نیست. ارسطو در این زمینه مثالی زیبا ذکر میکند تحت این عنوان که همانطور که گاه چیزی از زرناب است و گاه از زر کم عیار استدلال هم نیز گاهی تمامعیار است (برهان) و گاه تنها روکشی از طلا دارد (سفسطه) و البته تا کسی نقاد بصیر نباشد بین زر ناب و زر کمعیار تفاوت قائل نمیشود.

پس روش سفسطی روشی ناپسند است زیرا کار آن باطل کردن حق است و حق جلوه دادن باطل. و هیچ جای شکی نیست که گمراه ساختن از جمله مفاسد بزرگ است. خواجه در مذمت این صنعت و شیوه بیان سوفسطائیان چنین میگوید:

آنچه که فرد را به مغالطه میکشاند تنها اهداف باطل است مانند خود را علم وانمود کردن و بدون سرمایه علم طلب تفوق کردن. افراد سفسطه‌گرا از اینکه در مواجهه با سوال و جواب مردم به جهل خود اعتراف کنند ننگ دارند و به همین منظور میخواهند که با قیل و قال نزد مردم مشهور شوند و در مقابله با علما از انواع مغالطه بهره میجویند تا مشهور شوند و اسم آنها در نزد ظاهرینان به عنوان عالم ذکر شود و به همین منظور در کسب و یادگیری قوانین مغالطه بسیار تلاش میکنند تا هرکسی را که بخواهند در چالش بیاندازند و باز میگویند مغالطان تنها به کاربرد مشهورات اکتفا نمیکند بلکه در ضمن سخن مخاطب در مورد آنچه مسلم میدانسته سرزنش میکنند و سخن او را با افزودن حرف ناحق به دروغ سوق میدهند و با خجالت زده و تحقیر کردن و کاربرد اصطلاحات ناآشنا متحیر و پریشان میکنند و هیچ شکی نیست که همه این احوالات با شرف علمی و اخلاقی منافات دارند و دلیل بارز آن عقده های روانی است. البته قوانین سفسطه لفظ حکیم را به کار میبرد به سه دلیل: ۱- خود غلط نکند ۲- مغالطه دیگری در او اثر نکند ۳- کسانی که گرفتار مغالطه شده اند را بتواند نجات دهد. همانند طبیب ماهری که باید بر احوال زهرها آگاهی کامل داشته باشد. شیوه سفسطه در یونان باستان رواج کامل داشت و کسانی چون سقراط و افلاطون با شیوه خاص خود با آنها درگیر شدند و ارسطو انواع سفسطه و دلایل ضعف و باطل بودن آنها را به روشی شایسته بیان کرد.

خطابه

خطابه عبارت است از سخنی که در برابر جمع برای اقناع و برانگیختن افراد مورد استفاده قرار میگیرد. فن خطابه حرفهای است که روش اقناع را به افراد میآموزد هدف از خطابه آن است که شنونده را منفعل کند و پذیرای سخن شود. مقدمات خطابه از مشهورات و مقبولات است. چون خطابکننده از سخنان پیامبر و بزرگان دین که مورد قبول همه هستند بهره میجوید و لحن خود را متناسب با کلام میکند سخنش بر دلها مینشیند و اگر مهارت در فن خطابه داشته باشد میتواند بر حاضرین تاثیر بگذارد به همین منظور خواجه در تاثیر خطابه میگوید: هیچ صنعتی برای تصدیق عموم در بین کلیات خمس برتر از خطابه نیست زیرا که عموم مردم از درک برهان و جدل ناتوانند زیرا که جدل هم در کلیات به برهان شباهت دارد پس صنعتی بهتر از خطابه برای اقناع عموم نیست به طور کلی میتوان عنوان کرد که برهان مخصوص خواص و خطابه مخصوص عوام است. چه به قول معلم اول که میگوید: ایمان برخی از مردم به ظنشان کمتر از ایمان دیگران به علمشان نیست و باز خواجه عنوان میکند: اشارت نفس تنزیل آنجا که فرموده است: منظور از حکمت برهان و منظور از پندوانداز نیکو خطابه و مراد از جادل همان جدل است

و در نهایت خواجه تعریف کسانیکه را به جمع هر دو صنف پرداخته‌اند می‌آورد و می‌گوید: محققان متاخر شعر را حدی گفته‌اند جامع هر دو معنی بر وجه اتم.

از اینکه گفتیم ماده شعر از مخیلات است نباید تصور کرد که شعر سراسر خیالپردازی است بلکه شعر نوعی محاکات از عالم واقع است. در این صورت که شاعر معمولاً عین واقع را توصیف نمی‌کند بلکه در آن با افزودن و کاستن و آوردن تشبیهات زیبا تصرف می‌کند.

پس شاعر مقلد نیست بلکه او کارش شباهت به موسیقی و رقص دارد. بنظر ارسطو آنچه شاعر را به شعر گفتن برمی‌انگیزد و موجب لذت بردن ما میشود از دو چیز است ۱- اشتیاق و گرایش انسان به محاکات ۲- علاقه به انسجام و آنگ و وزن درباره محاکات می‌گوید محاکات غریزهای است که از کودکی در انسان دیده میشود و یکی از برتری‌های بشر بر سایر حیوانات آن است که او مقلدترین مخلوقات است. و نخستین علم خود را از راه تقلید فرامی‌گیرد و همچنین عموم مردم از تقلید لذت می‌برند.

چون ماده شعر از مخیلات است برانگیختن نفوس و ایجاد میل و نفرت تأثیری شگرف دارد زیرا که اکثر مردم از طریق تخیل مطبوعتر از تصدیق می‌باشند و بسیاری از افراد هستند که وقتی سخنیتنها با تصدیق شنوند از آن متنفر شده در حالیکه همین سخن با حالت خیالپرور آنها برمی‌انگیزاند.

شاعر بنیروی خیال است که میتواند معنی خرد را بزرگ و معنی بزرگ را خرد جلوه کند البته باید متوجه بود که تنها الفاظ و مضامین شعری شنونده را برنمی‌انگیزد بلکه بکار بردن الفاظ گزیده و رعایت تناسب بین آنها مسحور می‌کند.

تست

۱- کدامیک از موارد زیر جزو مواد قیاس نیست؟

۱-مظنونات ۲-مقبولات ۳-هیجانان ۴-مخیلات

۲- اینکه بگوئیم اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است جزو کدام نوع از مواد قیاس است؟

۱-تجربیات ۲-وهمیات ۳-مشهورات ۴-اولیات

۳- مادهی قیاس سوفسطایی را چه قضایایی تشکیل میدهند؟

۱-مشبهات ۲-حدسیات ۳-مشبهات و وهمیات ۴-مصادرات

۴- کدام یک از موارد زیر جزو صناعات پتینگانه نیست؟

۱- برهان ۲- قضایایی که حدوسط آنها با آنهاست ۳- شعر ۴- سفسطه

۵- شریفترین نوع قیاس کدام یک از موارد زیر است؟

۱- مغالطه ۲- اولیات ۳- خطابه ۴- برهان

۶- مجموعه قواعد و اصولی که هم سائل و هم حافظ وضع را برای غلبه بر حریف راهنمایی میکند کدام یک از موارد زیر است؟

۱- جدل ۲- برهان ۳- شعر ۴- خطابه

۷- ماده قیاس جدل کدام یک از موارد زیر است؟

۱- وهمیات ۲- مشهورات ۳- مشهورات و مسلمات ۴- مسلمات و وهمیات

۸- صنعتی که آیین و روش توفیق در اقتناع را به افراد میآموزد کدام یک از موارد زیر است؟

۱- سفسطه ۲- خطابه ۳- جدل ۴- شعر

۹- بنظر ارسطو ماده شعر کدام یک از موارد زیر است؟

۱- مخیلات ۲- مشبهات ۳- مخیلات و مشبهات ۴- وهمیات و وهمیات

پاسخ سوالات تستی:

۱-۳ * ۲-۴ * ۳-۳ * ۴-۵ * ۵-۶ * ۶-۷ * ۷-۸ * ۸-۹

تشریحی

- ۱- مواد مختلف قیاس را نام ببرید؟ ۱- محسوسات ۲- تجربیات ۳- اولیات ۴- متواترات ۵- قضایایی که حدوسط آنها با آنها است ۶- حدسیات ۷- مقبولات ۸- وهمیات ۹- مشهورات ۱۰- مشبهات ۱۱- مظنونات ۱۲- مسلمات ۱۳- مصادرات ۱۴- مخیلات
- ۲- محسوسات چه نوع قضایایی هستند؟ قضایایی که از راه حس برای انسان حاصل شده است مثل: آتش سوزان است.
- ۳- مجربات چه نوع قضایایی هستند؟ قضایایی که از طریق حس و ملاحظه مکرر و با قیاسی خفی بدست آمده است.

- ۴- قیاس خفی در مجربات به چه معناست؟ آن است که چون چیزی پیوسته در پی چیز دیگر حاصل شود و هرگز از آن منفک نشود حتما معلول آن است و امر اتفاقی و تصادفی نیست.
- ۵- اولیات چه نوع قضایایی هستند و بیشتر در کدام علوم کاربرد دارند؟ قضایایی که بالذات مورد تصدیق و یقین عقل قرار میگیرد یعنی چیزی که موجب یقین بدانها میشود ذات آنهاست نه امر دیگر. اولیاتی که در علوم ریاضی بکار میروند علوم متعارفه نامیده میشوند.
- ۶- ارسطو در جواب سوفسطائیان به نفی علم و استدلال چه میگوید؟ ارسطو در جواب میگوید: همه چیز احتیاج به اثبات ندارد و چه بسا قضایا که خودبخود معلوم و روشن و بدیهی و برای هرکس قائل قبولند. و خلاصه همه معلومات قابل اثبات و برهانی نیست.
- ۷- متواترات چه نوع قضایایی هستند؟ قضایایی است که بسبب شهادت و روایت افراد بسیار احتمال موافات و تبانی آنها نمیروند ایجاد یقین و سکون و اطمینان خاطر میکند.
- ۸- مراد از ((الواجب قبولها)) چیست؟ شش قسم نخستین مواد برهان همه قضایای یقینیاند و در برهان بکار میروند و آنها را الواجب قبولها میخوانند.
- ۹- مقبولات چه نوع قضایایی هستند؟ قضایایی است که چون از پیشوایان دین و بزرگانی که محل وثوقاند نقل شده مورد قبول واقع میشود بدون اینکه با برهان باثبات رسیده باشد.
- ۱۰- آیا مشهورات ذاتا مورد تصدیق فطرت هستند یا خیر. شرح دهید؟ این نوع قضایا ذاتا مورد تصدیق فطرت نیست بنابراین مشهورات نه قضایای اولی عقلیاند و نه قضایای وهمی ولیکن در مسائلی که مورد اتفاق است چون ذهن از آغاز کودکی با آنها انس و عادت یافته در نفس مقرر شدهاند.
- ۱۱- مشبهات چه نوع قضایایی هستند؟ قضایایی است که شبیه مشهورات یا مقبولات یا مسلمات است و ولی در واقع با آنها متفاوت است بنابراین مشبهات قضایایی است که بحقیقت در آن اشتباهی است و بوجهی حق است و بوجهی باطل و بسبب مشابهت باحق بر ظواهر عقول رواج میابد.
- ۱۲- مصادرات و اصول موضوعه چه تفاوتی با هم دارند؟ مصادرات قضایایی است که متعلم در آغاز تعلیم می پذیرد تا بعد از آن در علمی دیگر یا در همان علم اثبات شود این تسلیم اگر به روش استنکار باشد مصادرات نامیده میشود و اگر از روی تسامح و طینفس باشد اصول موضوعه.
- ۱۳- هدف مخیلات چیست؟ قضایایی است که نه به قصد ایقاع تصدیق بلکه بقصد تخیل بکار برده میشود برای آنکه چیزی را چیز دیگر در نظر آورند و نفس شنونده را برانگیزند.

۱۴- صناعات پنج گانه از نظر ارسطو کدام اند؟ و ترفی خلاصه از هر کدام بگوئید؟ ۱-برهان: یقین قاطع ۲-جدل: رایى مشهور یا مقتضى التزام ۳-مغالطه: اعتقاد جازم غير مطابق ۴-خطابه: اعتقاد غير جازم ۵-شعر: تخيل

۱۵- شريف ترين نوع قياس را نام ببريد و دليل خود را ذکر کنی؟ برهان شريفترين نوع قياس است زیرا که هم صورت و هم ماده آن هر دو در نهایت استواری و اتقان است و بنابراین نتیجهاش کاملاً متقین است و در آن مجالى برای چون و چرا و تشکیک نیست.

۱۶- کاربرد برهان در علوم مختلف را بگوئید و دليل آن را هم عنوان کنيد؟ در ریاضیات کاربرد دارد زیرا از لحاظ ماده مبادی آن مبادی متین و استوار است و از لحاظ صورت هم ضروب متج شکل اول یا شکل دوم در آن بکار میروند.

۱۷- اقسام برهان را نام ببرید و خلاصه‌های از تعاریف آنها بنویسید؟ ۱-برهان لمی: آن است که در آن علت پی بوجود معلول برده شود ۲-برهان انی: برعکس برهان لمی از معلول پی به علت میبرند.

۱۸- تفاوت برهان لمی و انی را شرح دهید؟ برهان ان تنها علت اجتماع دوطرف قضیه را در ذهن و تصدیق بدان را بیان میکند و خلاصه بوسیله آن انسان درمیابد که چرا تصدیق بدان واجب است. در صورتی که برهان لم هم علت وجود مطلوب را بیان میکند و هم علت تصدیق به آنرا.

۱۹- چرا خداوندگار منطق میگوید برهان لمی به مراتب شایستهتر از برهان انی است؟ زیرا که برهان لمی از علم به علت علم به معلول حاصل میشود در صورتی که چون معلول ممکن است علل مختلف داشته باشد از علم به معلول علم به علت معین حاصل نمیشود.

۲۰- ما بر چند قسم است و هر کدام را توضیح دهید؟ ما بر دو قسم است ۱-مای شارحه: سوال از مفهوم لفظ ۲-مای حقیقه: سوال از حقیقت و ماهیت شیء میکند.

۲۱- لم به چه معناست و بر چند قسم است؟ لم سوال از علت است و مرتبه آن پس از مطلب هل است و آن بر دو قسم است ۱-لم ثبوت ۲-لم اثبات

۲۲- منظور از جدل چیست؟ عبارت است از بحث و پرسش و پاسخ که بنحوی خاص بین دو تو درگیر میشود ردین طریق که یکی پیوسته از دیگری سوال میکند و عقیده او را درباره امری جویا میشود و او را به بررسی مطلب وامیدارد و او سوالها را پاسخ میدهد.

۲۳- فن جدل به چه معناست؟ مجموعه قواعد و اصولی است که هم سائل و هم حافظ وضع را برای غلبه بر حریف راهنمایی میکند.

۲۴- بهترین نمونه جدل کدام است توضیح دهید؟ بهترین نمونه جدل همان محاورات سقراطی است که معمولاً ابتدا سقراط از کسی سوال میکند و چنین وانمود میکند که جواب را نمیداند و همینکه طرف جوابی داد جواب او را هر چند غلط و ناقص باشد بطریق مفاشات میپذیرد و باز سوالی دیگر مطرح میکند و این سوالات را که البته بسیار حساب شده و منظم است همچنان ادامه میدهد تا شخص طرف بحث به تناقضگویی کشیده شود.

۲۵- مقدمه جدلی چیست؟ قضیهای که با ادات استفهام مورد سوال سائل است قضیه جدلی و پس از اینکه مجیب بدان جواب داد و سائل آن را جزء قیاس کرد مقدمه جدلی نام میگیرد.

۲۶- سفسطه یا مغالطه چیست؟ هر قیاسی که برای نقیض وضعی اقامه شود یعنی برای ابطال عقیدههای بکار رود نسبت به صاحب آن وضع تبکیت نامیده میشود حال اگر مقدمات در معنی حق نباشد بلکه شبیه به حق باشد یا صورت قیاس صورتی فاسد باشد قیاس را قیاس سوفسطایی خوانند.

۲۷- مغالطهگر یا سوفسطائی کیست؟ کسی که قضایای شبیه به حق را بجای حق بکار میبرد و بدین طریق تشبه به برهانی میجوید.

۲۸- چرا سفسطه کاری ناپسند است؟ زیرا کار آن باطل کردن حق و حق جلوه دادن باطل است و شک نیست که تضلیل و گمراه ساختن و بغلط انداختن از جمله مفاسد بزرگ است.

۲۹- خواجه در ذم صنعت سفسطه و بیان شیوه مغالطان چه میگوید؟ آنچه انسان را به مغالطه صرف میکشاند صرفاً اغراض فاسد است مانند خود را عالم و حکیم وانمودن و بنا را در سلک فضل آوردن و بدون سرمایه علم و حکمت طلب تفوق کردن. مغالطان در معرض سوال و جواب عوام از اعتراف به جهل ننگ دارند و بهمین جهت میخواهند با قیل و قال بنزدیک عوام شهرت یابند و در مقابله علما ناچار به انواع حیل و مغالطه تمسک میجویند تا سخن ایشان رواج بود و بنزد ظاهر بینان به علما ملتبس شوند.

۳۰- مخاطبه چه نوع سخنی و فن آن چه چیزی را میآموزد؟ سخنی که در برابر جمع برای اقناع و برانگیختن آنها ایراد میشود و فن مخاطبه صنعتی است که آیین و روش توفیق در اقناع را میآموزد.

۳۱- چرا سخن خطیب بر دل مینشیند؟ مقدمات مخاطبه از مشهورات و مظنونات و مقبولات است و چون خطیب به اقوال پیامبران و اولیای دین و بزرگانی که مقبول القولاند استشهاد میجوید و لحن با کلام متناسب است سخنش بر دلها مینشیند.

۳۲- خواجه در تاثیر مخاطبه چه میگوید؟ هیچ صنعتی از صناعات خمس در افاده تصدیق اقناعی به درجه مخاطبه نمیرسد زیرا عقول عامه از ادراک بیاسات برهانی قاصر است بلکه از جدلی هم.

۳۳- از جمله عواملی که موجب کمال تاثیر خطابه میشود چه هستند؟ استشهاد و تمثيل و نقل داستانها و حکایات است زیرا که تمثيل بطبع عوام نزدیکتر از قیاس است. عامل دیگر در قدرت تاثیر خطابه این است که خطابه در حضور جمع ایرا میشود و در جمع به تعبیر جامعهشناسان وجدانی خاص حکمفرماست که همه حاضران را تحتتاثیر قرار میدهد.

۳۴- شرط درستی خطابه چیست؟ این است که آنچه در آن ایراد میشود بسوی غرض و غایتی معین جریان یابد و ار عبارتی در نظام کل خطابه محلی مشخص داشته باشد و بنابراین هر سخنران باید در سخن خو طرحی دقیق و نقشه ای معین داشته باشد و از پراکندگویی بپرهیزد.

۳۵- معنی شعر از دیدگاه ارسطو را بنویسی؟ بنظر ارسطو شعر از مخیلات فراهم میآید یعنی آدمی گاه میاندیشد و نتایج استدلالات خود را بیان کند و بهآنها صورت منظم میدهد و آن فلسفه نام دارد و گاهی نیز به تخیلات سرگرم میشود و خیالاتی منظم ابداع میکند که شعر نام دارد.

۳۶- تفاوت نگاه ارسطو به شعر با نگاه عروضیان اسلام در چیست؟ عروضیان شعر را با وزن و قافیه میشناسند در حالی که ارسطو خیالآمیز بودن را شرط اصلی شعر میداند.

۳۷- ارسطو چه عواملی را موجب لذت بردن ما از شعر میداند؟ ۱- اشتیاق و گرایش انسان به محاکات ۲-علاقه به انسجام و آهنگ و وزن

۳۸- در شعر علاوه بر معانی و مضامین به چه امر دیگری بایست توجه کرد؟ باید توجه داشت که تنها معانی نیست که شنونده را برمیانگیزد بلکه بکار بردن الفاظ گزیده و رعایت تناسب بین آنها مسحور میکند.